نمایندگی از ولایات خویش شاهد انتقال قدرت باشند.

وقتی کمیسیون مسئول در مورد نشر آن اصرار نمود در اثر هدایت و مداخلهٔ شخص وزیر دفاع از نشر اعلامیهٔ مذکور بالقوه جلوگیری به عمل آمد. با آنکه من به آقای صدیق چکری وزیر اطلاعات و کلتور جریان را گوشزد نمودم و موصوف در حضور من تأسف عمیق خود را اظهار نمود ولی متعاقباً طی مصاحبهٔ با رادیوی بی.بی.سی از حدوث این جریان اسف‌بار و بلکه از تمام مداخلات جمعیت اسلامی و شورای نظار در امور رادیو و تلویزیون با کمال تأسف انکار نمود.

۱۴ ـ درین اواخر استاد ربانی با طیارهٔ مخصوص به معیت هیئت بزرگی، بدون اطلاع و استیذان دولت اسلامی افغانستان و شورای جهادی عازم خارج گردید و ما بعداً اطلاع یافتیم که به کشور عربستان سعودی سفر نموده‌اند در حالیکه از اهداف و اغراض سفر مذکور تا حال هیچ نوع اطلاعی به ما داده نشده است.

۱۵ ـ وزیر دفاع که در عین زمان ریاست کمسیون امنیتی شهر کابل را به عهده دارد و نیز وزارت داخله و قوماندانی عمومی ژاندارم پولیس، با وجودیکه وظیفه‌شان بود، در برقراری امنیت هیچ فعالیت مؤثری ننمودند و حتی در خصوصی موارد متعدد نقض امنیت به شمول حمله بر اموال دولت و مردم که به اطلاعشان رسانیده شده و پیغام و هدایت شخص من برای اجراءات لازم و فوری به آنها ابلاغ گردید، هیچ اقدامی به عمل نیاورده‌اند.

برای جلوگیری از این خودسری و کارشکنی‌ها در حد توان، من و اکثر اعضای محترم شورای جهاد سعی و تلاش نمودیم اما متأسفانه برادران حاضر به همکاری نشدند و با وجود اصرار و تأکید زیاد قوماندانان وگروه‌های جهادی برای مقابله و مقاومت با این چنین اعمال، چون خطر خون ریزی و برادرکشی متصور بود، از اقدام نظامی در این زمینه‌ها ابا ورزیدیم ورنه قوت و توان آنرا داشتیم و اکثریت هموطنان از ما جانبداری می‌نمودند.

حاضرین محترم، هموطنان عزیز!

لله الحمد اینجانب به یاری و استعانت خداوندی، با تحمل و قبول تمام خطرات، به همکاری سائر برادران مسئولیت بزرگ انتقال قدرت از رژیم گذشته به دولت اسلامی افغانستان را انجام دادم. در مورد این مرحلهٔ حساس و تاریخی کشور، آنچه که اینجانب برای تأمین صلح و جلوگیری از یک جنگ و درگیری داخلی در کشور و برای حفظ و تحکیم وحدت ملی، استقلال و آزادی وطن انجام داده‌ام به همکاران صادق دولت اسلامی و آرزومندان صلح و آرامش در کشور عزیز هویدا بوده و نیز تاریخ و نسل‌های آینده کشور در این مورد قضاوت خواهند نمود.

عدم همکاری و نقض تعهدات باعث گردید تا در طول دو ماه گذشته چند بار تصمیم کناره‌گیری از مسئولیت تمثیل ریاست دولت را اتخاذ نمایم. اما با در

نظر داشت حساسیت و نازکی اوضاع و تقاضاهای مصرانهٔ هموطنان به خاطر مصالح علیای کشور منتظر شدم تا دو ماه تعیین شده به اتمام برسد.

با اینکه من تصمیم خویش را در مورد کناره‌گیری از عهدهٔ تمثیل ریاست دولت، به اعضاء محترم شورای جهادی ابراز نموده بودم ولی با تأسف در این مورد از جانب برخی از تنظیم‌ها و اشخاص، تبلیغات و تبصره‌های دور از واقعیت به عمل آمد و امروز مسرت دارم که این مسئولیت عظیم تاریخی را به شما میسپارم.

چون مدت دو ماهی که بر اساس فیصلهٔ تنظیمات هفتگانه جهادی در پشاور برای اینجانب تعیین گردیده بود رو به اختتام است، با در نظرداشت عدم همکاری، کارشکنی‌ها و عدم رعایت، مخالفت و نقض مصوبهٔ مذکور، از جانب برخی از رهبران و تنظیم‌های جهادی و با توجه به مسئولیت خطیر و بزرگی که در برابر ملت مسلمان افغانستان دارم، همان‌طوریکه قدرت را از رژیم گذشته تسلیم گردیده‌ام طی این جلسهٔ خجسته آنرا به شوراهای محترم رهبری و جهادی میسپارم تا رهبران محترم رهبری مشترکاً با شورای محترم جهادی، که طی دو ماه گذشته رسماً مسئولیت امور وزارت خانه‌ها را به عهده داشته‌اند به هر شخصی و یا هیئتی که آنان پس از غور و تعمق لازم انتخاب نمایند، تسلّیم دهند.

حضار محترم، هموطنان عزیز و دلیر

حال اگر شوراهای محترم رهبری و جهادی که با پایان یافتن مسئولیت من از تمثیل دولت اسلامی متصدی ادارهٔ کشور میباشند، صواب‌ببینند که باز هم زمام امور را به هیئتی که ترکیب آنرا مصوبهٔ پشاور تعیین نموده بسپارند، مخیرند، ولی مسئولیت عواقب خطیر آنرا که من پیش‌بینی نموده‌ام باید خود متحمل گردند.

همچنان با درک این حقیقت که ادارهٔ محترمیکه در همین یکی دو روز آینده مسئولیت زمام امور کشور را عهده‌دار میگردد، آنهم موقتی میباشد، وظیفهٔ خود میدانم به توجه این مجمع خجسته برسانم که برای بقای یک دولت محکم و پایدار اسلامی، حفظ وحدت ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشور عزیز و به منظور جلوگیری از یک جنگ و درگیری خونین داخلی لازم است تا جرگهٔ متشکل از علمأ و قوماندانان جهادی، بزرگان اقوام و نمایندگان تمام طبقات و اقشار کشور، بر اساس مطالبه و تأکیدی که توسط شورای محترم جهادی، علمای کرام، روحانیون، قوماندانان، مجاهدین و جمع کثیری از هموطنان به عمل آمده است در اسرع وقت تشکیل یابد تا از این طریق طبق دستورات دین مبین اسلام ملت مسلمان ما موقع یابد در مورد تعیین زعامت آینده کشور خود تصمیم بگیرند.

حضار محترم، هموطنان عزیز، خواهران و برادران مؤمن

در این شرایط حساس و خطیر که شخصیت‌پرستی و تنظیم‌گرائی به حد اعلاء خویش رسیده و عده‌ای میخواهند با دامن زدن به اختلافات تنظیمی، قومی

... حقیقت این بود که جنگ اخیر یک جنگ تمام
بین نیروهای پشتون و هزاره بود... حتی نیروهای پشتون که در
جمعیت اسلامی عضویت داشتند بیطرف نماندند... شاهد این
قضیه اسرائی است که در میدان جنگ توسط نیروهای حزب وحدت
گرفته شده اند.

... در اینجا درگیریهای کابل در بین پشتونها و هزاره ها احمد شاه
مسعود نقش بسیار مؤثری داشت...

... احساسات پرشور هزاره ها، مرزهای جغرافیائی، طائفوی و
گروهی و... را در نوردیده، چون امواج خروشان دریا، در چهره مردان
قهرمان این جنگ تبلور یافته، همه را وادار به تحسین نمود...

از متن کتاب

و مذهبی، از این آب گل آلود ماهی بگیرند و مصالح علیای کشور را فدای اعراض سیاسی و منافع خویش نمایند، از همهٔ علماء، قوماندانان، مجاهدین، بزرگان اقوام و تمام احاد ملت مسلمان افغانستان تقاضا مینمایم تا حساسیت موضوع را درک نموده برای تأمین صلح سراسری و امنیت در کشور، حفظ استقلال، حاکمیت ملی و استحکام وحدت ملی در افغانستان دست به دست هم داده، اتحاد و همبستگی را در صفوف خود ایجاد و تحکیم نمایند، تا به یاری خداوند بزرگ و مهربان(ج) باشد که ملت و کشور اسلامی ما ازین ورطهٔ هولناکی که در کنار آن قرار گرفته‌ایم نجات یافته ما و نسل‌های بعدی شاهد آیندهٔ خوش و باسعادت و درخشانی باشیم.

و ما ذالک علی الله بعزیز



کوههای غرب شهر کابل پنهان می‌کرد و اشعه‌های طلایی خویش را از فراز تپه‌ها و ساختمانهای شهر در حال جمع کردن بود که نیروهای مهاجم پشتون با شکست سختی مواجه شده دوباره راه کوه و دشت را در پیش گرفته و نیروهای مدافع دشت برچی به تعقیب آنها پرداختند و تا پل کمپنی پیش رفتند.

هیئت‌های صلح که در رأس آن احمدشاه‌مسعود، وزیر دفاع قرار داشت، به این نتیجه رسیدند که نیروهای پشتون در حال پاکسازی شدن از کلیه نقاط شهر کابل می‌باشند، به وحشت افتاده بر تلاشهای خویش سرعت و قوت بیشتری بخشیدند و هر طرف دویده نعره می‌زدند که مسلمان کشی بس است!!!

شب جمعه، شب‌آرامی بود اما مردم مناطق شیعه‌نشین با نگرانی، دلهره و آمادگی کامل شب را به صبح رساندند و در ضمن به شکرانهٔ دفاع موفقی که از خانه‌های خویش انجام داده بودند، چندین گاو و گوسفند را از حیات محروم نموده مجاهدین که چندین روز از خوردن گوشت، محروم شده بودند، به یک شوربای پرکیفی دست یافتند.

صبح روز جمعه، «مناطق دشت‌برچی» و «قُلعه‌شادَه» باز هم از سه نقطه که قبلاً از آن نام بردیم زیر گلوله باران شدید قرار گرفت و خانه‌های مسکونی یکی پس از دیگری گرفتار حریق گشته یا تخریب می‌شدند و ساکنان آن ناله کنان باین سو و آن سو به دنبال مأمن و پناهی می‌دویدند.

همه در بین نگرانی شدید و امید ضعیف در جهت برقراری صلح و قطع جنگ، به سر می‌بردند، همه از خود می‌پرسیدند که: خدایا چه خواهد شد؟ بازار شایعه پردازان گرم بود و رونق بی‌سابقه‌ای داشت شایعه‌ها حکایت از یک جنگ همه جانبه و سراسری در شهر کابل می‌کرد. در یک چنین جو بود که آتش جنگ در جای دیگر شعله ور شد و صدای غرش توپخانه سنگین، در تنگه «پل آرتن» پیچید. خدایا باز چه شد کدام ماجراجویی آتش جنگ ویران گر و خانمان سوز را روشن کرد؟

بر اثر نبردی که در منطقه «پل آرتن و شاه دو شمشیره» شروع شده‌بود، اندک رفت و آمدی که آغاز گشته بود، دوباره قطع گردید و در نتیجه جو تشنج بر فضای شهر کابل بیشتر از پیش بال گسترد. تحقیق شروع شد تا علل و عاملین درگیری معین شود جت‌های جنگی بر فراز منطقه درگیری به پرواز درآمده، به مانور دادن پرداختند. جنگ بیش از نیم ساعت الی چهل دقیقه دوام نیافت و آرامش بطورکلی بر شهر حاکم شد. هم گلوله باران مناطق برچی و قلعه شاده قطع گردید و هم درگیری منطقه «پل آرتن» تمام شد.

خبرهای اولیه حکایت از این داشت که نیروهای حزب وحدت اسلامی، به منظور پاکسازی نیروهای اتحاد اسلامی از شهر، بر مکتب «آریانا» که نیروهای اتحاد اسلامی در آنجا استقرار یافته بودند و مانع رفت و آمد نیروهای شیعه در شهر می‌شدند، حمله برده‌اند و تمامی نیروهای مستقر در این مکتب را تار و مار کرده‌اند. اما با گذشت زمان و تحقیق بیشتر و برقرار

شدن خطوط ارتباطی، معلوم شد که این بار نیروهای(جنبش ملی اسلامی سمت شمال) به جنگ نیروهای اتحاد اسلامی آمده‌اند.

ماجرا از اینجا شروع می‌شود که یکی از ژنرالهای فرقه هشتاد بنام ژنرال «قباد» سواربر یک عراده موتر نظامی از طرف شهر به مناطق(کوته سنگی، دشت برچی و...) می‌آمده است و هنگام رسیدن در برابر مکتب «آریانا» از سوی نیروهای اتحاداسلامی مورد حمله قرار می‌گیرد، یک نفر از محافظین جنرال یاد شده کشته شده چند نفر دیگر زخمی می‌شوند، جنرال مذکور، از همانجا برگشته از فرقهٔ هشتاد، لوای هفتاد و فرقهٔ پنجاه‌وسه، نیرو می‌خواهد که در نتیجه چندین عراده تانگ توپدار وارد معرکه شده مکتب «آریانا» را با توپ مورد حمله قرار می‌دهد که سرانجام عده‌ای از افراد مستقر در مکتب کشته یا زخمی می‌شوند و عده‌ای دیگر دستگیر می‌گردند، و مکتب زیبای «آریانا» تا دو روز بعد از وقوع جنگ، علی‌رغم فعالیت مستمر اطفائیه کابل در آتش می‌سوخت.

آری، جنگ به این ترتیب آغاز گشته و بعد از چهار روز درگیری پایان یافت. اما از این گونه شروع و این گونه پایان چه چیزی را می‌شود حدس زد؟ بستگی به میزان تیزبینی و اطلاعات عمیق از تعاملات سیاسی در کشور و گروه‌های صاحب نقش در جهاد و حاضر در کابل، دارد.

عوامل و انگیزهٔ جنگ

عواملی که آتش این جنگ خانمانسوز و ویرانگر را روشن نمود بدین قرار است:

۱ ـ شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان که در رأس آن آقای احمدشاه مسعود قرار دارد.

۲ ـ حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیةالله شیخ محمدآصف محسنی قندهاری.

۳ ـ حزب اسلامی افغانستان به امارت آقای گلبدین حکمت یار.

۴ ـ افراد که در جریان نبرد چهارده ساله، در جمع نیروهای دوستم و ملیشاها، مشغول نبرد با مجاهدین بوده‌اند و بعد از فروپاشی رژیم کابل و اوج گرفتن احساسات قومی، به جمع هزاره‌گان پیوسته و اینک در زیر چتر حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی مشغول ایفای وظیفه می‌باشند و هیچکس قدرت کنترل بر آنها را ندارد و به قول خود آنها: گروپ بدون قوماندان هستند.

چهار نیروی فوق، به ترتیب از نظر تأثیر، عاملین اصلی جنگ به شمار می‌آید، و جنگ را بر دو حزب وحدت اسلامی و اتحاداسلامی افغانستان، تحمیل کردند و هر کدام، در جهت ویژه‌ای خواستار این جنگ بودند و گفته می‌شد که این جنگ در شورای رهبری که عمدتاً در وجود «ربانی و محسنی» خلاصه می‌شود، طراحی شده، به مورد اجراء گذاشته شده است.

شورای نظار جمعیت اسلامی و درکل جمعیت اسلامی افغانستان، در دولت موقت نقش بسیار عمده و برجسته‌ای دارد و می‌شود گفت، صحنه گردان اصلی هست. در روزهای آغازین پیروزی انقلاب اسلامی، رادیو و تلویزیون دولتی افغانستان دربست در اختیار جمعیت اسلامی بود و تمامی برنامه‌هایش تبلیغ از جمعیت اسلامی، به قسمی که انسان خیال می‌کرد، انقلاب را جمعیتیها به پیروزی رسانده‌اند! و از ربانی، نه به عنوان رهبر جمعیت بلکه به عنوان رهبر انقلاب یاد می‌کرد! به این دلیل جمعیتی‌ها به ویژه شورای نظار احمد شاه مسعود، برای پا گرفتن و مقتدر شدن دولت موقت، بسیار تلاش نموده، در این جهت سر از پا نمی‌شناسند.

شورای نظار از سه عامل عمده در هراس بود و آنرا مانع بسیار جدی در راستای اقتدارشان تلقی می‌کرد.

یکی از این سه عامل، نفوذ افراد مسلح حزب اسلامی افغانستان در زیر چتر اتحاد اسلامی در شهر کابل بود. شورای نظار که چندی قبل با نیروهای حزب اسلامی درگیری داشتند(و در سایهٔ نیروهای جنبش ملی اسلامی شمال، به خیال خود با آنها به نبرد پرداخته، شکست‌شان داده بود) از این نفوذ سخت در هراس بودند و هیچ راه چاره‌ای در جهت مقابله با آن، در نظرشان نمی‌آمد. و از طرفی، درگیری با آنها درگیری با اتحاد اسلامی به حساب می‌آمد که شورای نظار هرگز چنین عملی را مرتکب شده نمی‌توانستند زیرا که این عمل به معنی درگیر شدن با یکی از اعضای دولت

موقت محاسبه می‌شد.



احمدشاه مسعود مسئول شورای نظار جمعیت اسلامی

عامل دوم، وجود آقای سیاف رهبر اتحاد اسلامی بود. می‌دانید که سیاف از ترکیب دولت و حضور گسترده‌ای فارسی زبانها در کابل و نقش بسیارگستردهٔ جمعیتیها در دولت موقت که به هر حال فارسی زبان هستند، ناخورسند است به همین دلیل فقط برای یک بار، قدم به داخل ارگ گذاشته و از آنجا به کوه و درهٔ پغمان پناه برده است، گاه، گاه دولت موقت را تهدید مینماید که این مسأله خود مایهٔ نگرانی اعضای دولت موقت را فراهم مینماید بویژه آنهائی که از پستان دولت موقت شیر بیشتری میدوشند.



عبدالرسـول سیـاف

رهبر حزب اتحاد اسلامی

عامل سوم، وجود حزب وحدت‌اسلامی افغانستان است. این حزب از آغاز تشکیل دولت موقت اقدام به مخالفت با آن کرده و با توجه به حضور گستردهٔ نیروهای آن در شهر کابل مانع عملی شدن تمامی طرحهای امنیتی و اداری دولت موقت در شهر کابل میشود. بر علاوه، آقای مزاری صدر هیئت رئیسه شورای مرکزی این حزب، با سران دولت موقت بصورت تهدیدآمیزی برخورد مینماید که برای دست اندرکاران بسیار ناگوار است.



حجةالاسلام مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی

با توجه به عوامل سه گانه فوق، شورای‌نظار، علاج واقعه را در این دید که باید حزب وحدت‌اسلامی و اتحاداسلامی را درگیر نماید هرگاه یک طرف مواجه با شکست گردد، یک عامل منفی را از سر راه خود برداشته است و هر گاه هر دو گروه تضعیف گردد، معنای آن تضعیف دو عامل منفی خواهد بود. بر علاوهٔ این، از این طریق به حساب نیروهای نفوذی حزب‌اسلامی افغانستان که در قالب نیروهای اتحاداسلامی افغانستان وارد شهر کابل شده‌اند، نیز رسیدگی مناسب شده درس خوبی بدانها داده شده است. بهمین جهت اولین عمل شورای نظار در جهت دستیابی بهدف خویش، ترور چهار نفر از مربوطین حزب وحدت واعلام آن بنام اتحاد اسلامی است که ۳ نفر آن از شورای مرکزی این حزب بودند.

دومین عامل درگیری و آتش بیار این معرکه، حرکت اسلامی برهبری شیخ محمد آصف محسنی قندهاری است هدف که این گروه از این جنگ دنبال میکرد، بدبین نمودن شیعیان افغانستان، نسبت به حزب وحدت‌اسلامی و جلب آنها به جانب حرکت اسلامی بود. محسنی، قضیه را چنین تحلیل کرده بود که خرابی، غارت، کشتار و زخمی‌شدن از پیامدهای لاینفک جنگ بحساب میاید. وقتی که آتش جنگ روشن شد نیروهای حرکت اسلامی خود را عقب می‌کشند و نقش تماشاچی را بازی می‌نمایند و بعداً در بین مردم به تبلیغ می‌پردازند که: ای مردم تا زمانیکه بدنبال سران حزب وحدت حرکت نماید نه بحقوقتان میرسید و نه به دولت موقت جایی دارید.

علاوه بر آن خانه‌هایتان خراب، اموالتان غارت، بچه‌ها و برادرانتان زخمی یا کشته میشوند. اگر میخواهید بحقوقتان دست یابید بدون اینکه خانه‌هایتان خراب و اموالتان غارت، بچه‌هایتان کشته یا زخمی گردند. از حرکت اسلامی حمایت کنید زیرا منم آنکه رستم بود پهلوان!



حضرت آیة‌الله المجاهد محسنی! رهبر حرکت اسلامی

بازیگران پشت پرده

متحیریم که درمورد تراژدی اخیر شهرکابل، ازکجا وچگونه، آغازنماییم؟ واین بدان جهت است که سخن دراین مورد بسیار فراوان و پیچیدگیهای بس فراوان‌تر وجود دارد که بدون بازشدن این گره‌های بس مرموز، دستیابی به واقعیت امر در محدوده ممتنعات جای میگیرد، سخنم را با پرسش این سؤال که: ما به‌الاختلاف حزب وحدت اسلامی افغانستان و حزب اتحاد اسلامی افغانستان چیست، آغاز می کنیم گرچه مطبوعات و رسانه‌های جمعی دنیا به این پرسش، پاسخ دادند و در نتیجه دست ایران و عربستان سعودی را در پشت ماجرا مشاهده نموده، تشیع و مسلک وهابیت را زیر بنای این جنگ معرفی کردند اما واقعیت غیر از این بوده وهست.

برای درک هرچه بهتر و روشن‌تر عوامل جنگ اخیر کابل به دو نکته باید توجه نمود و تأمل روی آن، پرده از روی ماجرا بر می دارد.

نکته اول متن گفتگوهای است که در بین سید مصطفی کاظمی نمایندهٔ حزب وحدت اسلامی در جهت قطع جنگ و برقراری صلح در شهر و انجینر احمدشاه سرپرست وزارت داخله ونمایندهٔ اتحاداسلامی افغانستان درهمین جهت، صورت گرفت و نکته دوم نفس چگونگی آغاز درگیری در شهرکابل است.

سومین عامل درگیری، نیروهای حزب اسلامی بود که در زیر پوشش اتحاداسلامی وارد شهر کابل شده بودند. هدف که اینها برای تأمینش، دست به آتش افروزی زدند بی حیثیت نمودن دولت موقت و پوشالی نشان دادن آن در سطح ملی و بین‌المللی بود. دلیل عمده و اصولاً فلسفه مخالفت آقای حکمتیار با دولت موقت، رقابت با آقای احمدشاه مسعود است و جز این هرچه میگوید و عنوان مینماید، بهانه و پوششی بیش نیست. وجود احمدشاه مسعود برای گلبدین قابل تحمل نیست. بدین جهت بارها تلاش کرده است که این رقیب دیرین را ترور نموده از میدان خارج نماید ولی متاسفانه توفیقی در این جهت نداشته است. عمق نفرت آقای حکمتیار را از آقای مسعود، می‌توان از نامه‌ای دریافت کرد که در سال ۱۳۶۱ برای افراد خویش که در «سالنگ» مستقر می‌باشند، نوشته کرده است. در این نامه هر جا که اسم مسعود ذکر شده است با پسوند کلمه «ملحد» زینت یافته است در عین حال نامه برای ترور شدن مسعود، با همکاری پاکستانیها و رضایت آقای ربانی، به قید تحریر درآمده است.

احمدشاه مسعود، با استفاده از صداقت و اعتماد جنبش ملی اسلامی شمال و حزب وحدت اسلامی افغانستان، نام و نشان بیش از حد خویش، در رابطه با حوادث اخیر که منجر به آزادسازی کشور از سلطه رژیم الحادی گردید، کسب کرد و در پرتو همین نام و نشان، به وزارت دفاع دست یافته و در کل همه کارهٔ دولت موقت گردید. گلبدین حکمتیار با اینکه مقام صدارت

دولت موقت را دریافت نموده بود، ولی از آنجای که همه کاره در این دولت احمدشاه مسعود را مشاهده می‌کرد، چنین دولتی را تحمل نتوانست که در نتیجه برای ساقط کردن آن، وارد جنگ شد اماکاری از پیش نبرد این بودکه در این نوبت از راه دیگری وارد میدان گردید.

چهارمین عامل این آتش‌افروزی، عناصری هستندکه طی چندین سال به صورت افراد داوطلب از رژیم الحادی گذشته، پاسداری نموده‌اند و اینک که روزگارگل نمودن احساسات قومی هست و هرکس به دامن قوم و قبیله خویش برگشته‌اند، اینها نیز به دامن قوم هزاره بازگشته در سایه آن پناه گرفته‌اند. اینگونه افراد از تجارب‌گران بهای جنگی برخوردارند و معمولاً قدرت استعمال انواع سلاح سبک و سنگین را دارند اینها با توجه به اینکه طایفه‌شان در زیر بیرق کدام حزب می‌جنگند، پرچم همان حزب را به دوش می‌کشند که بدین ترتیب اینگونه افراد هم در دامن حزب وحدت زندگی می‌کنند و هم در دامان حرکت اسلامی بسر می‌برند.

این افراد دارای دو مشخصه زیر هستند:

۱ ـ سراسر وجودشان ازکینه و نفرت علیه پشتون، مملو است. رژیم الحادی سابق برای حفظ موجودیت خود حساسیت‌های قومی را سخت دامن زده، افراد هر قومی را علیه قوم دیگر بر می‌انگیخت و از این طریق سود می‌جست که بالاخره طبق مثل معروف «چاه کن خود در چاه است» همین حساسیت قومی باعث سقوط رژیم گردید.

۲ ـ اینگونه افراد با چور، چپاول و غارت دارائی مردم خو گرفته‌اند. طبیعی است عمل چپاول فقط در یک محیط جنگ‌زده و تشنج میسر است نه در یک محیط آرام و با ثبات. بهمین جهت است که اینها «به قول معروف» جنگ را با پول می‌خرند، و به هیچ وجه قابل کنترول هم نیستند و هیچ گروهی قدرت کنترول و تحت نظم درآوردن آنها را ندارد به قول خودشان جنگجویان بدون قوماندان هستند، بدنبال جنگ می‌گردند. و شغل‌شان شکار پشتوهاست و این فلسفه زندگی آنها را تشکیل می‌دهد.

نکته دیگری که در مورد آنها و نقش‌شان در آتش‌افروزی، باید ذکر کرد این است که در پشت‌سر این افراد بدون انضباط و کنترول، افسران با تدبیر و برنامه‌ای از رژیم گذشته وجود دارند که در مجموع برنامه‌های جنگی آنها را تعیین نموده، به صورت نامرئی فرمان می‌دهند.

آری این چهار عامل به صورت بسیار ماهرانه‌ای، جنگ را بر حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی افغانستان تحمیل کردند و عاقبت، جنگ از حالت نبرد در بین افراد دوگروه خارج شده، به صورت جنگ تمام عیاری در بین پشتونها و هزاره‌ها درآمد و آنهائی که می‌خواستند به این جنگ فورم و شکل ویژه‌ای بدهند، سخت بی‌تأثیر شدند.

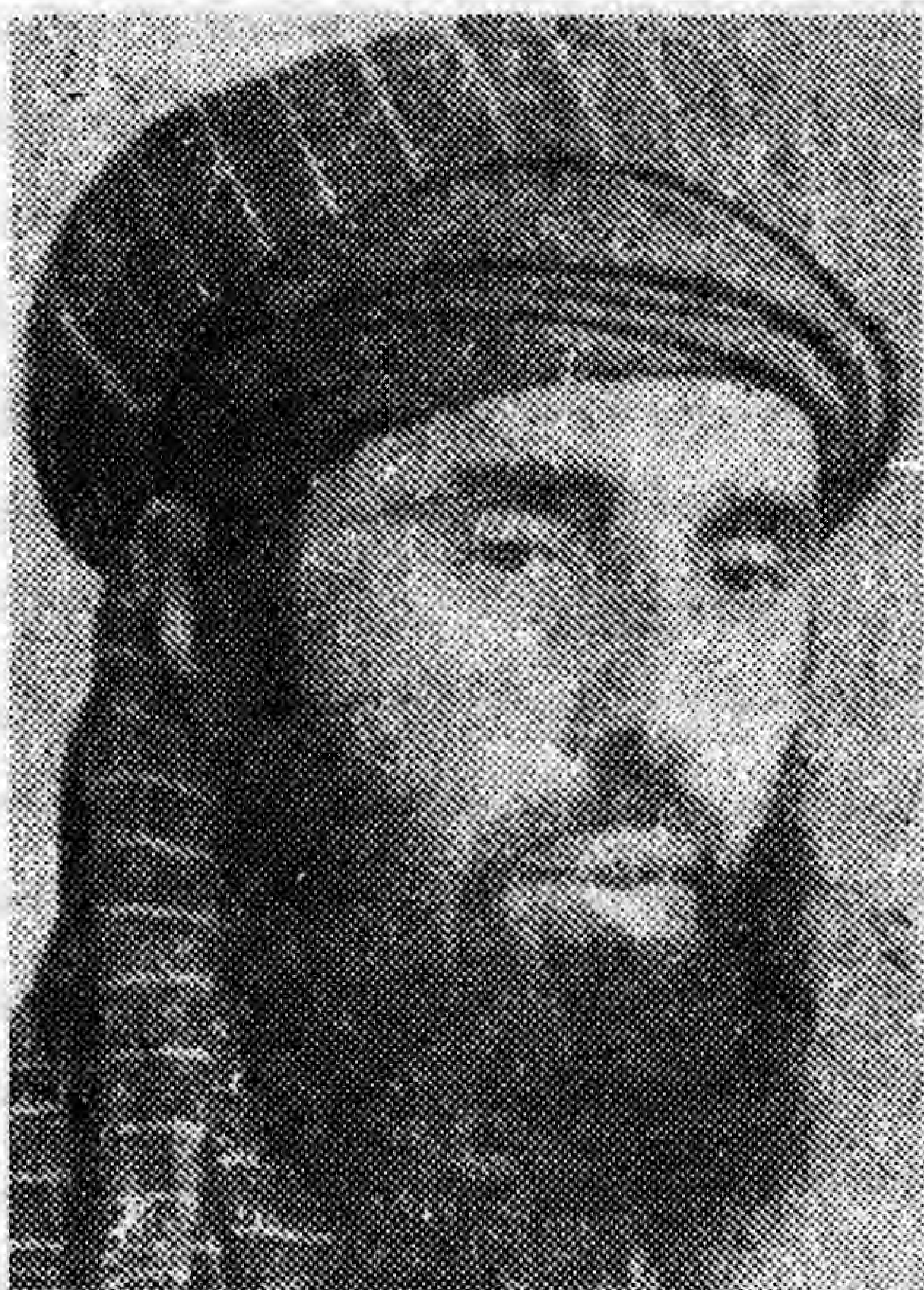
نتایج و عواقب جنگ

این جنگ، قطع نظر از تعداد انسانهای که جان خویش را از دست دادند و یا زخم برداشتند، و خانه‌های که ویران گردید و اموال که به غارت رفت و... آثار چندی برای آتش افروزان و آنهای که طعمه آتش این جنگ شدند، داشت که ذیلاً بدانها بطور بسیار فشرده اشاره می‌شود:

۱ ـ شکسته شدن پشتونها

وطن‌داران پشتون که طی قرون متمادی به صورت یک نژاد مدعی برتری، برکشور حکم روائی می‌کردند به دیگران و ملیت‌های دیگر ساکن در کشور، با دیدهٔ تحقیر می‌نگریستند و تمامی جنگ‌ها، فتوحات و افتخارات گذشته ملت افغانستان را از آن خود مدانستند. پشتونها با این خیال خام و ابلهانهٔ خویش در مدت چهارده سال انقلاب، به دفعات تلاش کردند تا با براه انداختن جنگهای قومی، برتری خویش را به اثبات رسانده، نشان دهند که بی‌جهت حاکم گذشته افغانستان نبوده‌اند و در آینده نیز صلاحیت حاکمیت انحصاری را دارند! اما برخلاف تصور و انتظار، هر بار که آتش جنگی را برافروختند. قبل از هر کس دیگر، خود در آن سوختند، و نه تنها سلطه انحصاری خویش درگذشته را توجیه نتوانسته برای سلطهٔ انحصاری آینده بر کشور، مقدمه‌ای نچیده وگامی برنداشتند بلکه پوشالی بودن ادعای خویش را به اثبات رسانده در محضر قضاوت عامه به نمایش گذاشتند! جنگهای

حزب اسلامی در ولایت غزنی، جنگهای «باغرانی‌ها» در ناوه میش، جنگهای دیگران شان در درهٔ میدان، ارزگان خاص و... شاهد گویا و روشنی بر این مدعا می‌باشد.



آقای گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی

اما جنگهای گذشته، دارای یک خصوصیت دیگر بود که می توانست در عالم خیال مستمسکی برای پشتونها شده، شکست گذشتهٔ آنها را توجیه نماید و آن اینکه: نبردهای که در گذشته در بین پشتونها و ملیتهای محروم به وقوع پیوسته است یک جنگ تمام عیار با حضور کل نیروهای پشتون نبوده است بلکه نیروهای رزمی یک گروه یا چند گروه از گروههای مربوط پشتون‌ها وارد معرکه بوده است. بنابراین شکست سخت و شکنندهٔ نیروهای آن گروه به معنی شکست همهٔ نیروهای پشتون به حساب نمی‌آید، پس بنابراین، جای این گفته باقی است که وای از آن روزی که پشتونها دست به دست هم داده متحدانه وارد عمل شوند که در این صورت هیچ نیروئی یارای مقاومت دربرابر آنرا ندارد!!!

جنگ اخیر درکابل، ار چند عنوان نبرد در بین دو گروه حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی را داشت اما واقعیت امر غیر از این بود، حقیقت این بود که جنگ اخیر یک جنگ تمام عیار در بین نیروهای پشتون و نیروهای هزاره بود، همه نیروهای پشتون در این جنگ سهم گرفتند، و حتی نیروهای پشتون که در جمعیت اسلامی، عضویت داشتند، بیطرف نمانده وارد معرکه شدند که شاهد براین قضیه، اسرای هست که از این افراد در میدان جنگ توسط نیروهای هزاره گرفته شده‌اند.

شکسته شدن وطن‌داران پشتون، با تمام کلیت خویش بسیار هویدا بود، آنهم در جای که قرن‌ها از آن مکان بر ملیتهای محروم حکم رانده، فرمان

صادر کرده، فخر فروخته و تکبر بخرج داده بودند؟!

این شکست زمانِ بیش از پیش با تمام ابعاد خویش نمایان گشت، که نیروهای پشتون در زیر ضربات خرد کنندهٔ هزاره‌ها قرار گرفته، خانه‌ها، کوچه‌ها، خیابانها، و ... شهر کابل را با سرافکندگی و خفت تمام، در حال ترک می‌کردند که به شدت تمام، تحت تعقیب نیروهای تحقیر شده هزاره، بسوی کوه‌ها فرار می‌کردند! آری، کینه‌ها، نفرت‌ها، توهین‌ها، تحقیرها، تکبر بخرج دادن‌ها و ... چون آتشفشان بعد از چند قرن دهن گشوده بود!!



آقایان عبدالرسول سیاف و یونس خالص، از پشتونیستهای افغانستان

۲ ـ نمایان شدن چهرهٔ واقعی آیت‌الله‌محسنی.

دومین پیامد این جنگ، نمایان شدن چهرهٔ واقعی حضرت آیة‌الله المجاهد همیشه در سنگر، آقای محسنی‌قندهاری بود. می‌دانید که محسنی برای بدست گرفتن رهبری جامعه تشیع در افغانستان، رنجهای فراوان برد و راههای پر پیچ و خمی را پیمود و یکی از پیچیده‌ترین و موفق‌ترین برنامه‌هائی که در این زمینه بازی کرد، دوگانه عمل کردن ایشان بود. و همه می‌دانند که آیة‌الله المجاهد، اصولاً یک فرد ضد تشکیلات، ضد تحول و ضد حرکتهای انقلابی و انقلابیون مسلمان بوده و هست و در این راستا انقلابیون مسلمان را تکفیر کرد با امام خمینی و آثارش با تمام قوا مبارزه کرده و گاه از امام به نیکی یاد کرده گفت: اگر یک شب امام خمینی نباشد همه دنیای اسلام را آب می‌برد!! و دوباره با امام مخالفت کرده باز موافقت و باز مخالفت و همین طور!!! و به همین دلیل توانست هم از توبره نوش‌جان نماید و هم از آخور، هم در ایران انقلابی بماند و از امکاناتش استفاده کند و هم از سفره رنگین غرب که دشمن ایران بود، بهره‌ها ببرد، آلاف و الوفی بیندوزد!! و نیروهایش تا قبل از ظهر یک روز، نیروهای حزب اسلامی را زیر عنوان حرکت اسلامی وارد میدان شهر و دشت برچی کند و بعد از ظهر اقدام به قتل عام افراد تحت پوشش خویش بنماید!!!

اما در جنگ شهر کابل پرده‌ها کنار رفت، پشتون‌ها که به آیة‌الله دل خوش کرده، فکر می‌کردند، از ایشان به عنوان ستون پنجم در داخل جامعه

شیعه استفاده می نمایند، دریافتند که آیةالله یا دوگانه بازی می‌نماید، خودش در کنار آنها نشسته، سخن از وحدت عمل می‌گوید، و نیروهایش در کنار نیروهای حزب وحدت به قلع و قمع نیروهای پشتون می‌پردازند و یا برخلاف ادعاها و رجز خوانیهایش، نیروئی در اختیار ندارد و آنهای که در زیر بیرق حرکت راه می‌روند فقط تابلوی پایگاه و بیرقشان مربوط آیةالله است و خود آنها فرمانده دیگری دارند و از کسان دیگری فرمان می‌برند که در هر دو صورت نتیجه یک چیز است و آن دو دوزه بازی کردن آیةالله است و این برای آنهای که دل به هم پیمانی آیةالله خوش کرده بودند سخت تکان دهنده و ناگوار بود. و از جانب دیگر، مردم ستمدیده و تحقیر شده شیعه افغانستان که سالها در راه تثبیت عنوان آیةالهی محسنی از هیچ گونه بذل مال و جان، کوشش و تلاشی فروگزار نکرده بودند، دریافتند که در زیر این ریش دراز پیشانی پینه بسته و ... چه موجود مقام پرست و پارت بازی چهره پنهان کرده است؟!

این کشف برای شیعیان به ویژه هزاره‌ها بسیار با ارزش و حیاتی است و حتی با ارزش‌تر از کشف پاستور برای جامعه انسانی! بدین جهت، این جنگ را می‌توان سر فصل بسیار برجسته‌ای برای شیعه‌ها به ویژه هزاره‌ها به حساب آورد.

۳ـ تبارز احساسات و همبستگی‌ها

یکی دیگر از آثار و نتایج این جنگ، تبارز احساسات و همبستگی ملی

بود. می‌دانیم که وحشیگریهای امیر عبدالرحمن پراکنده شدن شیعه‌های افغانستان به ویژه هزاره‌ها را در پی‌داشت شیعه‌ها خصوصاً هزاره‌ها بعد از این فجایع نه تنها پراکنده شدند بلکه احساسات ملی خویش را نیز از دست دادند و چون موجودات پراکنده‌ای که هیچگونه مشترکات در بین شان وجود نداشته باشد، زندگی می‌کردند. اما این جنگ سبب شد که شیعه‌های افغانستان به ویژه هزاره‌ها، احساسات ملی گرایانه از خود نشان داده، نوع همبستگی ملی را بدنیا نشان بدهند هزاره‌های که در گوشه و کنار جهان زندگی می‌نمایند، این جنگ را جنگ خودشان دانسته و در افتخارات بدست آمده خود را شریک می‌دانند. تظاهرات هزاره‌های مقیم کویته پاکستان شادمانی هزاره‌های برگشته از عراق، هزاره‌های ساکن در ایران و ... شاهد گویای این مطلب است بعد از این جنگ هزاره‌ها، در هر کجای این دنیا که زندگی می‌نمایند، به قهرمانان این جنگ به شکل قهرمانان ملی‌شان نگاه کرده بوجود آنها افتخار می‌نمایند و از اینکه چنین مردانی از متن مردم‌شان برخواسته و قد علم کرده‌اند، بخود می‌بالند! احساسات پرشور هزاره‌ها، مرزهای جغرافیائی، طائفوی، گروهی و... را درنوردیده، چون امواج خروشان یک دریا، در چهره مردان قهرمان میدانهای این جنگ، تبلور یافته، همه را وادار به تحسین نمود!!

اما نکته اول:

شام روز پنجشنبه مورخ ۱۳۷۱/۳/۱۳، احمد شاه‌مسعود وزیر دفاع دولت موقت، احمدشاه سرپرست وزارت داخله، سیدمصطفی‌کاظمی، نمایندهٔ حزب وحدت اسلامی افغانستان،در قرارگاه عمر فاروق واقع در «کارته‌چهار» گردهم آمدند، تا برای قطع جنگ و برقراری صلح درشهرکابل، تدابیری اندیشه نموده، کاری انجام دهند. قبل از برگذاری جلسه رسمی هیئت، دیدار خصوصی و دو نفری بین احمدشاه، سرپرست وزارت داخله و آقای سید مصطفی‌کاظمی، صورت گرفت و آقای سید مصطفی‌کاظمی (آنطور که گزارش داده شده است) خطاب به احمدشاه گفت: حزب وحدت اسلامی افغانستان، برای این جنگ هیچ گونه فلسفه و انگیزه‌ای سراغ ندارد، جنگی است که از نظر ما فلسفه و انگیزهٔ معقول و مشروعی ندارد، زیراکه **اولاً** در طول جهاد چهارده ساله، حتی یک گلوله در بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی فیر نشده است و **ثانیاً** حزب اتحاداسلامی و حزب وحدت‌اسلامی از نظر موقف گیری در برابر دولت موقت، وضع مشابهی دارد بدین معنی که هم شما نسبت به ترکیب این دولت معترض هستید و هم ما، می‌خواهم بگویم: این جنگ در بین طرفداران و مخالفین دولت موقت صورت نگرفته است، بنابراین فلسفه این جنگ بی‌مفهموم چیست؟

احمد شاه، سرپرست وزارت داخله که سراپا گوش شده، به گفته‌های کاظمی با دقت گوش می‌داد بعد از ختم سخنان کاظمی، اظهار کرد: واقعاً

۴ ـ کمرنگ شدن حنای گروهی

ایجاد گروه و اقدام به سازماندهی در هر جامعه‌ای نشانگر این مطلب است که چنین جامعه‌ای، به مرز آرمان گرائی رسیده و برای دستیابی به آن ابزار مناسب را نیز شناسائی نموده است. به این ترتیب نفس تشکیل گروه و سازماندهی علامت بالندگی جامعه بحساب می‌آید، گروههای متعددی که در دامان جامعه شیعه افغانستان شکل گرفته فعال گشت، موید این مطلب می‌باشد زیرا که همین گروههای متعدد بود که در زیر پوشش شورای ائتلاف از دست آوردهای نظامی جامعه شیعه در افغانستان، بخوبی محافظت نموده، در میدان‌های سیاسی، با قدرت شگرف در برابر دشمنان و رقیبان ایستادگی نمود. ولی در عین حال وجود گروههای متعدد یا به عبارت دیگر، تعدد گروهی عواقب و پیامدهای ناگوار دیگر نیز داشت که جنگ‌های داخلی را می‌توان از عمده‌ترین آن نام برد.

گروه بندی در بین جامعه خطوط تازه ایجاد نموده مرزهای جدیدی بوجود می‌آورد که تقسیم بندی گذشته و مرزهای کهنی چون خون، جغرافیا ، زبان و ... را تحت شعاع قرار می‌دهد و بر این اساس بلوک بندیهای جدیدی بوجود می‌آید که اغلب با منافع ملی در تضاد واقع می‌شود، جهت مشاهدهٔ این مطلب در روزگار ما، موضع حرکت‌اسلامی به رهبری محمدآصف‌محسنی بسیار مناسب است. حرکت اسلامی یک گروه شیعه مذهب است که اغلب پیروان و هواداران آن را هزاره‌های شیعه مذهب

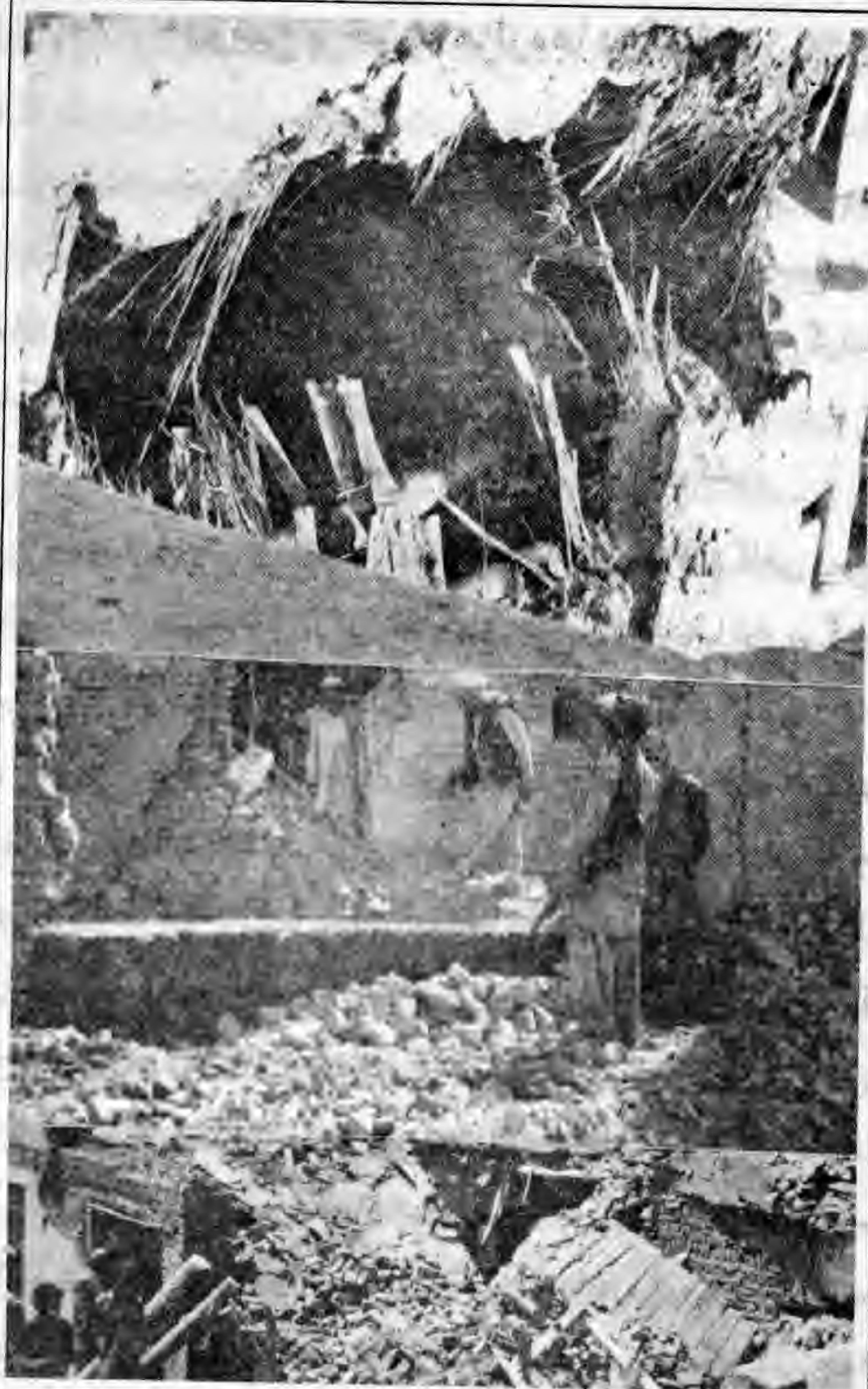
تشکیل می‌دهد و بسیار بجاست که هزاره‌ها برای شکستاندن حاکمیت انحصار طلبانه برادران پشتون، درکنار باقی ملیت‌های محروم چون ازبک‌ها و تاجک‌ها بایستند و برای دستیابی به یک هدف مشترک مبارزه نمایند که این عمل هم به سود کشور است و هم به نفع ملیت‌های محروم و هم به نفع خود هزاره‌ها.

اما با کمال تأسف مشاهده می‌شودکه محسنی با نادیده گرفتن همه مصالح و منافع ملی درکنار پشتونها قرار گرفته در زیر علم حکمتیار سینه می‌زند و گاهی کفش برداری ربانی را بر تکیه زدن بر مسند رهبری جامعه شیعیان افغانستان ترجیح می‌دهد. این عمل آقای‌محسنی به هر انگیزه‌ای که باشد بدون هیچ تردیدی با منافع ملی شیعیان در تضاد آشکار می‌باشد و برعکس هر قدمی که در جهت وحدت صفوف نیروهای شیعی به ویژه هزاره‌ها برداشته شود، بسیار ارزشمند و حیاتی تلقی می‌گردد.

یکی از آثار بسیار مهم جنگ اخیر در شهر کابل، کم‌رنگ شدن حنای گروه وگروه بازی بود. در هنگام روشن شدن آتش نبرد و بعد از ختم آن، مردم قبل از اینکه خود را به گروه مرتبط بدانند، به جامعه تشیع و هزاره مربوط می‌دانستند و قبل از اینکه بگویند منافع گروهی درکجا تأمین می‌شود،به فکر تامین منافع ملی خویش بودند. این مطلب تا آنجا روشن و مشخص بود که بعد از روشن شدن آتش جنگ، هر جا و هر وقت که برای نیروهای رزمی حرکت اسلامی گفته می‌شد: دست از جنگ بکشید که دستور رهبر بیطرفی

است، با فحش و ناسزا پاسخ منفی می‌دادند و یادآور می‌شدند که امروز مسأله ربطی به گروه ندارد بلکه امروز سرنوشت شیعه به ویژه هزاره هست که رقم می‌خورد و تعیین می‌گردد.

توجه به منافع ملی و نادیده گرفتن محدودیت‌های گروهی تا جای قوی و نیرومند بود که سید حسین انوری یکی از قوماندانهای معروف و پر آوازه حرکت اسلامی، مجبور شد که رسماً خود وارد جنگ شود و داکتر شاه جهان یکی دیگر از قوماندانهای حرکت اسلامی برخلاف دستور رهبری و تمایلات باطنی خویش در محضر احمد شاه مسعود و احمد شاه معاون سیاف،لب به سخن گشوده می‌گوید: بلی من شیعه هستم، هزاره هستم و نمی‌توانم در رابطه با مسائل که به شیعه و هزاره مربوط می‌شود بی‌تفاوت بمانم.و بعد از این ماجراها بود که فرماندهان حرکت اسلامی به عنوان یکی از طرفهای دیگر جنگ، در پای قطع‌نامه‌های آتش بس، صلح نامه‌ها رسماً امضاء نمایند.



ویرانی شهر کابل پس از پیروزی، ثمرهٔ تفکر پشتونیستی و انحصارطلبی!

دومین برخورد هزاره‌ها در کابل

ملت مسلمان و زجر دیده افغانستان، انتظار داشتند که پس از چهارده سال جنگ و نبرد، مشاهده‌ای کشتار دسته جمعی ویرانی‌های وسیع، تشییع جنازه‌های قطعه قطعه شده و .... با امنیت، آرامی و صلح همدم گردند اما متاسفانه که چنین نشد.

دوگانگی وضع کابل و باقی شهرهای کشور

شهر کابل پس از سقوط رژیم الحادی بعد از هر چند گاهی زیر رگبار موشک‌ها وان، توپخانه و در کل سلاحهای سنگین و خفیف قرار می‌گیرد.

انتظار می‌رفت و باید انتظار داشت که شهر کابل از نظر امنیتی و اداره از هر شهر دیگری بهتر و با کیفیت‌تر می‌بود زیرا که شخصیت‌های طراز اول و نخبگان گروههای جهادی در این شهر حضور دارند، در صورتی که باقی شهرها توسط افراد درجه پائین گروههای جهادی سقوط نموده اداره می‌گردد. اما دیدیم که مسأله بر عکس شد و بر خلاف انتظار، شهر کابل صحنهٔ درگیریهای خونین گردید.

علت این مسأله را در دو چیز می‌توان جستجو کرد:

۱ ـ افراد رده پائین و قوماندانهای صحنه پیکار در مدت چهارده سال، اولاً مصیبت‌های جنگ و پیامدهای ناگوار آنرا با ذره ذره پوست، گوشت، استخوان خویش چشیده‌اند و به عین الیقین می‌دانند که جنگ یعنی چه؟ هر

قوماندان در جریان جنگ‌های چهارده ساله کس یا کسان خویش را از دست داده اند و مصیبت آوارگی در داخل را درک نموده است و از سوی دیگر افراد جنگجو و قوماندانها، شاهد این مطلب بوده‌اند که یک گروه هر قدر نیرومند بوده از ابزار پیشرفتهٔ جنگی برخوردار باشد، توان نابودی مطلق یک گروه دیگر را هر چند ضعیف باشد و فاقد ابزار جنگی، ندارد و بدین ترتیب عملاً به این نتیجه رسیده‌اند که جنگ راه حل نیست.

۲ ـ مجاهدان و قوماندانها عملاً میدان دار جنگ بوده با ارتش سرخ روسیه بدون هیچ واسطه‌ای دست و پنجه نرم کرده‌اند، درسی که از این رویاروئی مستقیم فراگرفته‌اند این است که بدون تفاهم، همکاری و تشریک مساعی کلیهٔ نیروهای جهادی و ملیت‌های ساکن در کشور، انجام دادن هیچ کار مثبتی امکان پذیر نبوده و نخواهد بود و نیست.

متاسفانه و از بدبختی ملت مسلمان افغانستان است که رهبران و سردمداران گروههای جهادی، اغلب در خارج از کشور زیسته‌اند و به دور از واقعیت‌های کشور و مسائل جهادی بسر برده‌اند که در نتیجه با اسم جهاد و مبارزه دهن پر کرده شعار داده‌اند، دروغ گفته‌اند، اختلاف کرده‌اند،ناسازگاری کرده‌اند و در نتیجه درسهای که باید از چهارده سال جهاد می‌گرفتند نگرفتند که در نهایت با مغز علیل و ذهنیت انحرافی و اندیشهٔ کج، با کوله باری از مصیبت وارد کابل شده‌اند!!

به راستی، تاریخ پر فراز و نشیب افغانستان سردمداران احمق تر،

نادان‌تر، خودخواه‌تر و کودن‌تر از این مدعیان رهبری بخود ندیده است! بدون تعارف اینها چه دست آوردی در رابطه با مصالح ملی و آرمانهای مکتبی، داشته‌اند؟

ظاهر شاه، فاسد و مفسد بود اما این دست آورد را داشت که در بین ملیت‌های ساکن در کشور الفت و سازگاری ایجاد نمایدبه قسمی که یک نفر هزاره می‌توانست از شمال کشور حرکت نموده تا جنوبی‌ترین نقطهٔ کشور برود بدون اینکه جان خویش را از دست بدهد و همین طور یک نفر پشتون می‌توانست با کمال امنیت جانی و مالی در همه نقاط کشور سفر نماید. ولی اکنون هزاره توان آمدن به داخل کشور خویش از طریق مرزهای زمینی، غربی و جنوبی و شرقی کشور را ندارد، و هرگاه کسی بخواهد از این مرزها وارد کشور گردد، هم سرش به باد می‌رود و هم مالش غارت می‌گردد!

داودخان بدون هیچ تردیدی، از فاشیستان افغانستان بود و یک نفر پشتونیست با تمام معنی واژه؛ اما این توفیق یارش بود که پشتونها چشم دیدن هزاره‌ها،تاجک‌ها و ازبک‌ها را داشته باشند و برعکس ملیت‌های محروم می‌توانستند حضور پشتونها را در کشور تحمل نمایند ولی اینک به برکت رهبریهای احمقانه، قدرت طالبانه و سوپر فاشیستی اینان تعصبات قومی به قدر بالا رفته و اوج گرفته است که پشتون تحمل حضور هزاره را در کابل ندارد و پشتون اندیشهٔ اخراج دسته جمعی شیعه را ازکشور و قتل عام آنها را در سر می‌پرورانند که بدون تذکر بعد از هزاره نوبت ازبک و تاجک خواهد بود!!

ترکی، امین، ببرک، نجیب و در یک کلام مارکسیستها وطن را فروختند، ویرانه کردند، میلیون‌ها هموطن را به جرم اسلام خواهی و وطن دوستی و استقلال طلبی، کشتند، آواره ساختند و ... اما این شرف را داشتند که پشتوانهٔ معادل سی و شش میلیارد دلاری پول کشور را در سخت‌ترین شرائط حفظ نموده امکانات ملی را تا حدودی حراست نمایند. این در حال است که این مدعیان اسلام و انقلاب اسلامی از پشتوانهٔ پولی کشور به نفع گروه، قوم، طائفه و خویشاوندانشان استفاده نمایند و حتی گروپهای برق ادارات دولتی را به سرقت ببرند.

بی‌جهت نیست که مردم کابل در گوشه و کنار زمزمه می‌نمایند و این جمله‌ای بسیار معنی‌دار را با خودشان تکرار می‌کنند که «هفت خر با یک بز بدون شاختان را ببرید و یک گاو ما را پس بدهید» و باز هم بی‌جهت نیست که برای هر کدام این مدعیان رهبری یک نام ویژه‌ای گذاشته‌اند.

اصولی ترین علل درگیریها در کابل

رهبران گروههای جهادی، دارای ویژگیهای فکری، ارزشی و رفتاری هستند. این ویژگیها، در مجموع زیر بنای جنگهای خانمان سوز اخیر شهر کابل را تشکیل می‌دهد و علتهای اصلی آن به حساب می‌آید که عمده‌ترین آنها از این قرار است:

۱ ـ قدرت طلبی.

این مدعیان دروغین اسلام و انقلاب اسلامی، بر خلاف ادعاهای سراسر کذب‌شان، تنها به چیزی که بها نمی‌دهند اسلام است و تنها چیزی که بدان توجه ندارند، حقیقت. و بر عکس تنها چیزی که به عنوان ایده و آرمان‌شان مطرح است، قدرت می‌باشد و بس.

اینان چون به قدرت می‌اندیشند، در راه بدست آوردن آن از ارتکاب هیچ چیزی ابا ندارند. از موشک باران مردم شهر بی‌دفاع کابل گرفته تا تشدید تعصبات مذهبی، قومی آدم‌کشی و غارت دارائیهای مردم ستمدیده و حتی تجزیهٔ کشور.

۲ ـ انحصار طلبی.

انحصار طلبی در قالب‌های گوناگون، قومی، گروهی ـ و منطقوی، مشخصهٔ فکری و رفتاری دیگر این مدعیان رهبریست. رستاخیز چهارده ساله و همکاری بی‌دریغ ملی در دفع تجاوز بیگانه ازکشور، هیچ گونه تأثیری در اندیشهٔ اینها بجای نگذاشت و پشتونیستهای بی‌شعور و احمق باز هم بر حاکمیت انحصاری پشتونها، در افغانستان پافشاری نموده مذبوحانه تلاش می‌ورزند، این در حالی است که احمد شاه مسعود با خیله‌گری های ناجوان مردانه و ایجاد درگیری در بین هزاره‌ها و پشتونها، می‌کوشد که درهٔ پنج شیر میراث خوارانحصاری پشتونها درکشور باشد.

از آنجائی که انحصار طلبی یک مرض است آنهم یک مرض بسیار

خطرناک و مُسری، لهذاء انحصار طلبی در سطح قومیت، محدود نمانده، در داخل قومیت‌های انحصار طلب، نیز راه یافته جناج بندیهای متنوعی را بوجود آورده است، برای نمونه از تلاش دیوانه‌وار اخوانیت و سراسیمه‌گی وهابیت، برای قبضه کردن قدرت سیاسی در کشور را می‌توان نام برد.

۳ـ کودتائ اندیشیدن و عمل کردن.

با اینکه انقلاب اسلامی، از دورترین قریه جات کشور شروع گشته با طوفندگی ویژه‌ای به سوی شهرها به پیش تاخت و پای تخت کشور آخرین شهری بود که از چنگ مارکسیستها بیرون کشیده شد و در این رستاخیز ملی فردفرد ملت مسلمان سهم گرفته بودند که در نتیجه، قدرت در یک جا متمرکز نیست، اما مدعیان رهبری از این چهارده سال رستاخیز ملی، هیچ گونه درسی نگرفته، تکانی در فکر و اندیشهٔ شان وارد نگردید، آنها چون رهبران منفور و ضدمردمی، باز هم به کودتا می‌اندیشند و چون کودتا چیان عمل می‌نمایند، لهذا برای بدست گرفتن قدرت، تفاهم، همکاری و همنوایی را فراموش کرده، راه موشک باران شهر کابل را در پیش گرفته‌اند با این خیال که با درهم کوبیدن خانه‌های مسکونی مردم شهر کابل، می‌شود به اقتدار سیاسی دست یافت، در حالی که تنها چیزی که در افغانستان امکان موفقیت ندارد قبضه کردن قدرت سیاسی از طریق کودتا است.

اینها عوامل اصلی و علت‌های اصولی درگیریهای خشونت نظامی در کابل است و تا زمان که سردمداران گروههای جهادی به این امراض مهلک

دست‌های در پشت پرده موجود بوده و این حادثه را آفریده است و من به تمام آنچه شما می‌گوئید ایمان دارم، واقعاً مسأله همان است که می‌فرمائید.

احمدشاه، سرپرست وزارت داخله، بعد از اینکه در جمع هیئت صلح حضور بهم رسانیده چانس سخن گفتن برایش میسر گردید، در اولین اظهارات خود گفت: به خداوند و به قران کریم سوگند می‌خورم که دید من و دیدگاه حزب من در مورد حزب وحدت تغییر کرده است و درباره رهبران حزب وحدت غیر از آن چه می‌اندیشم که قبلاً می‌اندیشیدم، و دریافته‌ام که دست‌های ناپاک غرض آلود، جنگ را بر ما تحمیل کرده است.

چیزی که از این گفته‌ها به روشنی تمام، بدست می‌آید این است که این دو جریان به هیچ وجه با هم خصومتی نداشته و ما به الاختلافی در بین آن دو گروه نبوده است.



سید مصطفی کاظمی

مبتلا باشند، افغانستان روی خوشی را به خود ندیده مردم آن کشور در زیر بال فرشتهٔ امنیت قرار نخواهد گرفت، هر روز درگیری، هر روز موشک باران، هر روز انفجار، هر روز اختتاف و آدم ربائی و ... مسأله روز خواهد بود.

براستی به موضع‌گیری احمقانهٔ مولوی یونس خالص، رهبر حزب اسلامی توجه کنید. این عمل مبین چه اندیشه و تفکر پلید و خانمان‌سوز است؟ او با کمال بی‌شرمی و وقاحت اعلام می‌نماید که: به این دلیل از شورای قیادی فاصله می‌گیرد که نمایندگان شیعیان در آن حضور دارند؟ وامصیبتا به حال مردم افغانستان از داشتن چنین افرادی آنهم در رأس یک جمع! باید ماتم بگیرند زیراکه وجود چنین آدمهای در هر جامعه‌ای که باشد، برای آن جامعه فاجعه است. مگر می‌شود جمعیت کثیری از مردم کشور را نادیده گرفت؟ آیا چنین عملی با دستگاه آفرینش سازگاری دارد؟ آیا چنین عمل ننگین و شرم‌آوری، با منطق و عدالت سازگار هست؟

آنچه در این زمینه، به شیعیان ارتباط پیدا می‌کند این است که شیعیان از این عمل و اعمال مشابه این، هیچگونه ترس و هراسی به خود راه نداده، نمی‌دهد و نخواهد داد، زیرا مردمی که حداقل یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل بدهد و در آزادسازی کشور نقش مؤثری داشته، از توان نظامی قابل توجه و درایت سیاسی و توانمندی فکری بالایی برخوردار باشد، جایگاه اصلی خود را حفظ کرده، هیچ قدرتی یا رای نادیده گرفتن آنرا ندارد.

آنچه که مایهٔ تأسف و تأثر می‌گردد این است که وجود چنین افرادی در

رأس یک جمع، باعث خرابی بیشتر کشور، نابودی امکانات ملی، خون ریزی بیشتر، نیامدن امنیت در خانهٔ مشترک، لطمه خوردن پرستیژ نیروهای جهادی و... هست چرا یک ملت همیشه به کشتن افراد خویش مشغول باشد؟ با کدام منطق باید امکانات و سرمایه‌های ملی را تباه ساخت؟ با کدامین توجیه و تفسیری با امنیت وثبات ملی، بیشتر از پیش فاصله گرفت؟

مگر ملت مسلمان افغانستان بعد از چهارده سال خون ریزی باز هم تمایل به خون ریزیهای بدون جهت و احمقانه دارد؟ مگر در کشته شدن شیعیان، ازبک‌ها و ... بدست پشتونها چه لذت و سرمستی وجود دارد؟ اگر پشتونها در کشتن، اختتاف کردن و شکنجه دادن هزاره‌ها و ازبک‌ها لذتی را سراغ دارند، آیا خود از کشته شدن و اختتاف شدن و چشیدن شکنجه‌های انتقام جویانه در امان می‌مانند؟ مگر مسائل یک طرفه هست و تنها پشتون قدرت کشتن و تخریب دارد و دیگران دستشان بسته است؟

اشاره به یک نکته، بسیار ضروریست و آن اینکه: اکثریت قریب به اتفاق ملیت پشتون از کردار مولوی خالص و امثال آن بیزار است و جداً خواهان یک زندگی مسالمت آمیز و برادرانه در سایهٔ تفاهم و همکاری با حفظ اخوت اسلامی در کشور هستند و هیچ گاهی با ملیت‌های دیگر ساکن در کشور، سر خصومت ندارند زیرا که می‌دانند از خصومت‌های ابلهانه کاری ساخته نیست.

آنها به نیکی می‌دانند که افکار و کردار امثال مولوی خالص، حاصلی

جز تباهی کشور در پی ندارد و هیچ دلیل معقول و مشروع برای نابودی کشور وجود ندارد. لهذا حساب این برادران از پشتونیست‌های پست فطرت آشوب طلب جداست.

هرگاه ما با مقابله مولوی خالص و انحصار طلبان دیگر بر می خیزیم، به معنای مقابله کردن با ملیت پشتون نیست. این وظیفه همه کسانی که به مصالح ملی و برادری در کشور اعتقاد دارند، است که با قدرت طلبان، انحصار جویان و کودتا چیان مبارزه نمایند و کشور را از خطر این میکروبهای مضر نجات بخشند.



مولوی خالص
رهبر حزب [redacted] اسلامی

حس ششم مردم

با در نظر گرفتن آنچه تا اکنون در مورد درگیریها در شهر کابل گفته شد، اینک به انگیزه‌های دست‌اندرکاران، کیفیت شروع و ادامهٔ درگیری اخیر و نتایج آن می‌پردازیم:

از چند روز قبل در بین مردم شایع بود که پشتونیستها در یک نشست عمومی به این نتیجه رسیده‌اند که شیعیان افغانستان، یکی از سه راه را باید بپذیرند:

الف ـ شیعیان کلیهٔ سلاح‌های سبک و سنگین خویش را تحویل بدهند و بعد از آن ادعای حقوق و سهم گیری در تصمیم گیریهای سرنوشت ساز کشور را نداشته باشند و همانطور که در سابق بودند به زندگی خویش ادامه دهند.

ب ـ مرزهای افغانستان به روی شیعیان باز گذاشته می‌شود و آنها باید کشور را ترک گویند و به هر کشوری که می‌خواهند بروند، ایران یا کشور دیگر.

ج ـ اگر شیعیان سماجت و سرسختی نشان داده زیر بار نروند و در نتیجه از پذیرفتن دو راه اول سرباز زنند، باید با قدرت تمام مقاومت‌شان درهم کوبیده شده، قتل عام گشته نابود گردند.

عملیات اجرائی راه سوم را افراد عصمت مسلم، ملیشیهای معروف خون ریز و بدنام قندهاری به عهده گرفته‌اند و قول داده‌اند که به هر قیمتی که شود حداقل شیعیان را از کابل پاکسازی نمایند، در ضمن، روز ۱۴ محرم به

عنوان روز آغاز نبرد برای پاکسازی شیعیان از شهر کابل تعیین گردیده است.

مطلب فوق به صورت شایعه دهن به دهن می‌گشت و مردم آنرا به عنوان مطلب کاملاً دارای حقیقت و جدّی مطرح کرده، روی آن بحث و تبادل نظر می‌نمودند. هر چند آنهائی که اهل نظر و اندیشه بودند به آن زیاد توجه نمی‌کردند و بیشتر از یک شایعه، بدان بهاء نمی‌دادند.

البته بعد از شکست پشتونیست‌ها در جنگ اول، عده‌ای از پشتونهای قندهاری، با یک قیافه و هیکل عجیب و غریبی چون بزهای وحشی، سوار بر موترهای دادسون، وارد شهر کابل شدند و هر روز مانور می‌دادند و آشوب طلبی می‌کردند. بخاطر همین آشوب طلبی بود که یک گروه بیست و چند نفری از همین افراد، با نیروهای جنرال عبدالرشید دوستم، در منطقهٔ «چوک» درگیر شدند که حاصل این درگیری هشت نفر کشته و هجده نفر اسیر از همین گروه و به آتش کشیده شدن سرای قندهاری‌ها توسط افراد جنرال دوستم بود.

چگونگی آغاز جنگ

در ایجاد درگیریهای شهر کابل در بین پشتونها و هزاره‌ها احمد شاه مسعود، نقش بسیار موثری داشت، وی تلاش داشته و دارد که، با درگیر نمودن دو رقیب دیرین یعنی پشتونها و هزاره‌ها، خود یکه تاز میدان بوده، اقتدار سیاسی را در دست داشته باشد، متأسفانه وی در این راه توفیق زیادی داشت.

شرارت گارنیزیون

در فاصلهٔ بین درگیری اول و دوم،افراد گار نیزیون که میراث رژیم گذشته و تحت فرمان احمد شاه مسعود می‌باشد اقدام به دستگیری قوماندان عبدالله و چند نفر از افرادش می‌نمایند. عبدالله که از قوماندانهای نیروی شمال حزب وحدت اسلامی می‌باشد، با چندتن از افراد خویش توسط افراد گار نیزیون دستگیر و تا سر حد مرگ شکنجه می‌گردد و در آخر، از سوی گار نیزیون اعلام می‌شود که عبدالله و افرادش یک باند دزدی تشکیل داده، اقدام به سرقت اموال مردم نموده‌اند و تا اکنون به چهل فقره دزدی اعتراف نموده‌اند.

عبدالله و افرادش که در مکتب تخنیک ثانوی مستقر بودند، بعد از یک مدت زندانی شدن و تحمل شکنجه، آزاد می‌گردند، عبدالله بعد از آزادی، به مرکز حزب وحدت مراجعه نموده ماجرای دستگیری و شکنجه شدن خود و افرادش را گزارش می‌دهد و خواهان رسیدگی و معامله باالمثل می‌گردد.

مسئولین حزب وحدت شکایت عبدالله را به وزارت دفاع منتقل نموده خواهان رسیدگی می‌شوند و از جانب دیگر عبدالله و افرادش را دعوت به تحمل و بردباری می‌نمایند.

برای رسیدگی به ماجرای عبدالله و یارانش، هیئتی تشکیل گشته تحقیقاتی انجام می‌دهد و حاصل تحقیقات، بی‌گناهی عبدالله، و ماجراجویی افراد گارنیزیون را نشان می‌دهد، افراد گارنیزیون باید بخاطر این تجاوز ضد انسانی خویش، محاکمه و مجازات می‌شدند ولی متأسفانه قضیه از جانب وزیر دفاع، آقای احمدشاه‌مسعود معروف به شیر پنج شیر به سکوت و بی‌توجهی برگزار می‌گردد و کار بجایی نمی‌رسد. از سوی دیگر از گوشه و کنار راپورهای می‌رسید مبنی بر اینکه سلاحهای سنگین و مهمات آن، در قرغه، پغمان و پل کمپینی در حال جابجا شدن است و تانک‌های که از میدان شهر به دست پشتونها افتاده است، در باغ داود، قلعه قاضی و چند نقطه دیگر، در حال موضع گرفتن است.

هزاره‌ها به این راپورها چندان توجهی نکرده، به افراد خویش دستور می‌دهند که حالت دفاعی داشته باشند. از جانب دیگر مردم عادی از حمله قریب الوقوع پشتونها در نگرانی کامل به سر می‌برند و حتی برای مقابله جدی به این حمله، یک نیروی ضربتی چهارصد نفری را تشکیل می‌دهند، مصارف جنگی و باقی هزینه‌های آن را خود متحمل می‌شوند، و از جانب سوم قوماندان عبدالله و افرادش از کاری که در حق شان انجام شده بود، و هیچ

گونه رسیدگی در این زمینه صورت نمی‌گرفت سخت ناراحت و عصبانی بود لذا بعد از یأس از وزارت دفاع و مرکز حزب وحدت، بالاخره خود وارد میدان می‌شوند و یک گروپ از افراد گارنیزیون را دستگیر و خلع سلاح می‌نمایند و به این ترتیب انتقام خویش را از افراد گار نیزیون می‌گیرد.

خبر خلع سلاح افراد گارنیزیون توسط قوماندان عبدالله در منطقه کارته‌چهار، توسط وزارت دفاع، به مرکز حزب وحدت گزارش می‌شود و از طرف حزب وحدت و شورای نظار هیئتی تعیین می‌شود تا آزاد سازی افراد گارنیزیون و بازگرداندن سلاحهای آنها را میسر سازد. هیئت اعزامی مشترک وارد عمل شده سلاحهای افراد گار نیزیون را، به استثناء دو قبضه کلاشینکف، یک قبضه راکت‌انداز، یک پایه مخابره، از قوماندان عبدالله و افرادش گرفته، به افراد گار نیزیون می‌دهد.

لازم بیادآوری است که حزب وحدت‌اسلامی برای شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود اهمیت فراوان قائل بود، به همین مناسبت، اولین هیئت نظامی حزب وحدت، هیئتی بود که به طالقان مرکز شورای‌نظار رفت و بعد از آن نیز، هیئتهای به پنج شیر اعزام شد و تمامی مراحل سقوط رژیم کابل، دولت عبوری و مراحل بعد از آن، توسط هیئتهای طرفین طراحی شده مورد موافقت قرارگرفته به امضای شخصیتهای بلند پایه طرفین می‌رسید. اما بعد از سقوط رژیم کابل، به خاطر پیمان شکنیهای مسعود روابط حزب وحدت‌اسلامی و شورای نظار به سردی گرائیده کم کم حالت خصمانه به

خود می‌گرفت.

در این میان دو نفر بیش از همه رنج می‌بردند و تلاش داشتند تا روابط هر دو جریان را به حالت عادی برگردانده اگر ممکن باشد، به رابطه حسنه ارتقاء دهند. این دو نفر یکی سید مصطفی‌کاظمی عضو شورای‌مرکزی حزب وحدت اسلامی و دومی سید میرهاشم هاشمی مسئول کمیته فرهنگی شورای نظار بود، تلاشهای بدون وقفه و خستگی ناپذیر این دو سید بزرگوار به اینجا منجر گردید که نشستی در بین سران دو جریان دائر گردد، در این نشست، از طرف شورای نظار آقای داکتر عبدالرحمن و از جانب حزب وحدت‌اسلامی آقای مزاری شرکت جست.

متأسفانه همزمان با این نشست، حوادثی رخ داد که حاصل تلاشهای پیگیر آن دو سید بزرگوار را بر باد داد و آن حادثهٔ توقیف و خلع سلاح کردن افراد گار نیزیون از جانب قوماندان عبدالله بود. گویا دستی از پشت پرده در تلاش بود که هر گاه رابطه این دو جریان رو به بهبود می‌گذاشت، حادثه‌ای پیش می‌آمد که موجب سردی و خصمانه شدن رابطه این دو جریان می‌شد!

شام روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۳ اوضاع متشنج گردیده در سه راهی کارته مامورین، راه بندان از سوی افراد شورای نظار وگارنیزیون، بوجود آمد و هدف از آن دستگیری و خلع سلاح افراد مسلح حزب وحدت بود.

لازم بیادآوری است که سه راه کارته مامورین، از ابتدا سقوط رژیم کابل در اختیار افراد شورای نظار قرار داشت و تاجک‌های شمالی در آنجا استقرار

یافته بودند، اما بعد از درگیری اول که در بین پشتونها و هزاره‌ها پیش آمده بود، افراد این منطقه تبدیل شدند و بجای تاجک‌های شمالی پشتونهای قندهاری جابجا شدند. صبح روز چهارشنبه مورخ ۷۱/۴/۲۴ اوضاع در سرتاسر شهر کابل متشنج گشت، تاجک‌ها و پشتونها اقدام به دستگیری، زندانی نمودن و خلع سلاح هزاره کردند، و بالعکس هزارها دست به توقیف و خلع سلاح تاجکها و پشتونها زدند.

افرادی که صبح زود از خانه‌های خویش به منظور رفتن سرکار خارج می‌شدند و از هیچ جایی اطلاع نداشتند به دام رهگیرها می‌افتادند، در قدم اول پول جیب و ساعت خود را از دست می‌دادند. ساعت ۱۰ قبل از ظهر همین روز، آیة‌الله فاضل که به طرف دفتر کار خود می‌آمد، توسط افراد شورای نظار توقیف شده افراد محافظ وی خلع سلاح شدند راهگیریها و خلع پول، ساعت و سلاحها،رنگ گروهی و ماهیت سیاسی خود را از دست داده، جنبهٔ قومی بخود گرفت و اوضاع بیش از پیش متشنج گردید.

آقای وکیل یا شیخ سلیمان یاری که از مقر کار خویش خارج می‌شد، مورد ضرب و شتم افراد شورای نظار و اتحاد اسلامی قرارگرفت و دو عراده موتر وی در بین افراد شورای نظار و اتحاد اسلامی تقسیم گشته، خودش در کانتنر زندانی گردید جالب اینکه این عمل توسط افرادی صورت گرفت که از مدتها قبل، وظیفه محافظت از ساختمان وزارت مواد غذائی و صنایع خفیفه را به عهده داشتند!



حجةالاسلام عبدالعلی مزاری صدر هیئت رئیسهٔ حزب وحدت اسلامی

تشنج هر لحظه ابعاد جدید و گسترده‌تری به خود می‌گرفت تا اینکه تشنج تبدیل به درگیری شد و جنگ در بین رزمندگان جان بر کف شورای نظار!! و مجاهد مردان از جان گذشته حرکت اسلامی!! در منطقهٔ کارته سه شروع گردید!، جنگ در منطقه کارته سه در بین دو گروه فوق ادامه یافت و دامنهٔ آن گسترده شد و با زخمی شدن یک نفر از مربوطین حزب وحدت‌اسلامی توسط افراد شورای نظار، پای حزب وحدت نیز به درگیریها کشانده شد و جنگ ابعاد بیشتری بخود گرفت و حمله وسیع و برق آسا از جانب افراد نظامی حزب وحدت‌اسلامی مستقر در کارته‌سه، بر علیه نیروهای شورای نظار آغاز گردید، دو پایگاه شورای نظار به تصرف نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمد و دو نفر از نیروهای شورای نظار، کشته و دو نفر دیگر زخمی گردید. مشخص بود که جنگ ماهیت قومی بخود گرفته، هزاره‌ها شعار می‌دادند: پشتونها نه، پنج شیری آری.«یعنی این بار به جنگ تاجکها می‌رویم چه فرق می‌کند، دشمن دشمن است چه پشتون، چه تاجک، چه قندهاری و چه پنج شیری؟!

با تحت فشار شدید قرار گرفتن نیروهای شورای نظار از جانب نیروهای نظامی حزب وحدت‌اسلامی، نیروهای جنرال مومن که خود از نظر نژادی تاجیک هستند، سوار بر تانکهای خویش از مقر خود «دارالامان» به حمایت نیروهای شورای نظار آمدند، اما قبل از اینکه کاری در جهت حمایت نیروهای شورای نظار انجام دهند، در محاصره نیروهای حزب وحدت قرار

گرفتند و با مرگ و نابودی کامل بیش از چند گام و چند دقیقه فاصله نداشتند؛ سرانجام نیروهای در محاصره قرارگرفته‌ای شورای نظار، دست به یک ابتکار زد و ماجرا پایان یافت و نیروهای جنرال مؤمن توانست از حلقه محاصره خارج شده جان به سلامت ببرند. ابتکار نیروهای شورای نظار این بود که آنها با بلندگو اعلام کردند که ما با حزب وحدت اسلامی جنگ نداریم و اشتباه که از جانب نیروهای ما سرزده و یک نفر از حزب وحدت اسلامی را زخمی کرده است به عهده می‌گیریم و حاضریم شخص ضارب را تحویل دهیم!

جنگ در قسمت سه راه علاءالدین که در بین افراد شورای نظار و حزب وحدت اسلامی، جریان داشت متوقف شد، اما آتش جنگ از جانب «ده‌مزنگ» در بین نیروهای همین دو جریان شعله ور گردید. علت شعله ور شدن آتش جنگ در این منطقه این بود که وقتی که خبر به محاصره درآمدن نیروهای شورای نظار در سه راه علاءالدین به مرکزشهر می‌رسد تانک سواران شورای نظار، چون برق به حرکت درآمده برای گوش مالی دادن نیروهای حزب وحدت به سوی دارالامان می‌روند، اما قبل از اینکه به سمت دارالامان بی‌پیچند، با اولین نیروهای حزب وحدت درگیر می‌شوند.

درگیری شدید بود اما بسیار کوتاه، زیرا که با یک برخورد جدی تانکهای شورای نظار، فرار را برقرار ترجیح داده به جانب مرکز شهر برمی‌گردند، در این جنگ از طرف هزاره‌ها یک نفر کشته و یک نفر دیگر زخمی می‌شود. و همین طور از طرف تاجیکها.

تـاجک‌ها از تـانکها و نیروهـای زرهـی خـود انتظـارات فـراوان و معجزه‌آسای داشتند، اما از نظر عمل، تانکها، کاری از پیش نبرد و با یک مقاومت شدید که از جانب هزاره‌ها نشان داده شد، صحنه را ترک کرد و از جانب دیگر، تاجک‌ها خود را یگانه نیروی رزمی مجهز، منظم و آبدیدهٔ افغانستان می‌دانند که نسبت بـه بـقیه نیروهـای جهـادی کشـور، از بـرتری ویـژه‌ای برخوردارند، ولی آن انتظار و این تصور در اولین برخورد که در بین هزاره‌ها و تاجک‌ها پیش آمد، نقش بر آب شده، واهی بودنش ثابت گردید که این مسئله برای جنگجویان و فرماندهان شورای نظار بسیار گران تمام شد و به اصطلاح غرور آنها به شدت جریحه دار شد!! این بود که برای تثبیت برتری جنگی و نشان دادن ضرب شصت لازم به هزاره‌ها، از دو نقطه، مواضع هزاره‌ها و همین طور مناطق مسکونی آنان را زیر آتش شدید توپ خانه قرار دادند.

«تپه‌ای توپ چاشت» وکوه تلویزیون دو نقطه‌ای بود که از آن دو نقطه بر مناطق مسکونی و سنگرهای هزاره‌ها آتش باری می‌گردید. البته این آتش باری از جانب هزاره‌ها به شکل بسیار مناسب وکوبنده‌ای پاسخ داده شده، آتش باری از این دو منطقه خاموش گردید. اما این خـاموش شـدن بـرای هزاره‌ها قناعت بخش نبود زیرا که برای درهم کوبیدن و انهدام کامل این دو مقر، فقط همین پرده سیاه شب را در اختیار داشتند و باید در پناه تاریکی شب، روی آن عملیات می‌کردند. این بود که چهارصد نفر از جوانان هزاره برای عملیات روی همین دو مرکز آماده شدند، اما با دخالت مسئولین رده

بالای حزب وحدت‌اسلامی از این عملیات جلوگیری شد.

مطلب دیگر اینکه در طول روز چهارشنبه هشت جنازه مربوط به هزاره‌ها در بین کوچه‌های «خوشحال خان مینه» پیدا شد؛ که همه با سنگ، چوب و یا سیم برق کشته شده بودند، همین طور در همین روز یکی از هزاره‌های که توسط افراد سیاف ربوده شده، به پغمان برده شده بود، توفیق فرار از زندان سیاف برایش نصیب شد و به این ترتیب خود را به مرکز حزب وحدت رساند و اعلام کرد که افراد زیاد که ملیت هزاره دارند، در زندان سیاف، از مدتها قبل به این طرف بسر می‌برند.

روز پنج شنبه ۷۱/۴/۲۵ تشنج و رهگیری همچنان ادامه داشت و امروز رهگیریها بیشتر انگیزهٔ اقتصادی بخود گرفته است تا انگیزهٔ سیاسی؟ مثلاً پشتونهایی که در «کارته مامورین» مستقر بودند و در روزهای گذشته، اقدام به دستگیری و خلع سلاح هزاره‌ها می‌کردند، امروز تاجک‌ها را نیز خلع پول و ساعت می‌نمایند! هر گاه تاجک‌ها خود را معرفی نموده یادآور می‌شوند که، تاجک هستیم و در حزب جمعیت اسلامی عضویت داریم، جواب می‌شنوند: برای ما هزاره و تاجک فرق ندارد.

پول، ساعت، اسلحه و سائر مایملک عابرین برای پشتونها و تاجکهای مربوط شورای نظار، بسیار جاذبه پیدا کرده بود، به قسمی که بر سر تصاحب دارائی افراد دستگیر شده، درگیریهائی در بین خودشان پیش می‌آمد که گاهی منجر به کشته شدن و زخم برداشتن افراد دستگیر کننده می‌شد. به عنوان

مثال، در همین روز پنجشنبه، یک هیئت صلح به سرپرستی آقای رضائی از مقر شورای تصمیم گیری حزب وحدت اسلامی، خارج می شود و مقصدش رفتن به کوتهٔ سنگی بود. این هیئت وقت که به سیلو می رسد، از طرف افراد نظامی مستقر در آنجا متوقف شده،از موترشان پائین کشیده زندانی می گردند. اما برای تصاحب موتر آن، درگیری در بین افراد متوقف کننده صورت می گیرد که بر اثر همین درگیری یک نفر کشته و دو نفر زخمی می شود.

هم چنین در همین روز، یک نفر که ملیت پشتون داشت توسط افراد مسلح حرکت اسلامی، در منطقهٔ وزیر آباد، به موتر بسته شده بروی جاده کشانده می شود و در نتیجه فرد مذبور تکه تکه شده جانش را از دست می دهد که به تلافی این عمل پشتونها سه نفر هزاره را، زیر موتر نموده، به قتل می رسانند.

احساسات و تحریکات هم چنان در حال طغیال بود و هر گاه ازبکها را جدا نمائیم، می توانیم بگوئیم جنگ تمام عیار در بین شیعیان و سنیان، در حال شروع شدن بود؛ به همین دلیل هیچ فرد شیعه مذهبی قدرت عبور از مناطق تحت تسلط سنّیان را نداشت و همین طور برعکس.

در همین رابطه بود که آقای محمدکریم خلیلی، توسط افراد شورای نظار متوقف گشته، محافظین وی تا سر حد مرگ لد و کوب شده، خلع سلاح می گردند. داستان از این قرار بوده است که آقای عبدالصبور فرید نخست وزیر موقت مجاهدین، از حزب وحدت اسلامی، تقاضای پنج نفر نماینده

برای مذاکره، در جهت حل مشکلات بوجود آمده در شهر کابل می‌نماید. محل مذاکره قصر صدارت تعیین می‌شود. بدلیل مسدود بودن راهها، چهار نفر مورد درخواست صدراعظم، نمی‌توانند خود را به صدارت برسانند و تنها آقای محمد کریم خلیلی، موفق می‌شود خود را به صدارت برساند.

وی، بعد از فراغ از مذاکره، راهی مرکز حزب وحدت می‌شود، اما در عرض راه، توسط افراد نظامی شورای نظار دستگیر و افرادش لدوکوب شده، خلع سلاح می‌گردند. محل خلع سلاح محافظین آقای خلیلی نزدیکیهای وزارت داخله ذکر شده است.



آقای محمدکریم خلیلی عضو برجسته حزب وحدت اسلامی

گزارش می‌رسد که در منطقهٔ قلعهٔ موسی، فردی به نام قیوم که قبلاً رئیس یکی از ادارات خاد بوده است و اینک در جمع نیروهای احمد شاه مسعود، مشغول انجام وظیفه است، به سراغ پایگاههای حزب وحدت‌اسلامی در همین منطقه می‌رود و برای نیروهای حزب وحدت اخطار می‌دهد که تا نیم ساعت دیگر سلاحهای خود را جمع نموده تحویل دهند و در غیر اینصورت، مورد حمله قرار می‌گیرند! نیروهای حزب وحدت‌اسلامی با شنیدن این اخطاریه مطمئن می‌شوند که جنگ حتمی است و تصمیم می‌گیرند، قبل از اینکه مورد حمله قرارگیرند، باید دیگران، یعنی پایگاههای شورای نظار را، مورد حمله قرار دهند هر چه باداباد.

به همین دلیل، نیروهای حزب وحدت‌اسلامی به طور سریع جمع و جور شده، دو پایگاه مربوط شورای نظار را محاصره می‌نمایند و درگیری آغاز می‌شود و بعد از مدتی درگیری، سرانجام، دو نفر از افراد شورای نظار کشته و دو نفر دیگر زخمی و بقیه خلع سلاح شده به اسارت نیروهای حزب وحدت در می‌آیند و در عین حال، یک نفر از نیروهای حزب وحدت به شهادت می‌رسد.

قرار یک راپور دیگر، چند تن از قوماندانهای جمعیت اسلامی، توسط نیروهای حزب وحدت اسلامی، دستگیر شده مورد لد و کوب قرار می‌گیرند. شاید علت این عمل این بوده است که نیروهای وحدت می‌خواست به اهالی محل بفهمانند که اگر روزی مجبور شوند، قدرت مقابله

با هر کس و گروهی را دارند. در همین روز، ۷۱/۴/۲۵ شورای قیادی تشکیل جلسه داد و احمد شاه مسعود را استیضاح کرد.

لازم به تذکر است که راوی تشکیل جلسهٔ فوق و مطرح شدن مسأله‌ی استیضاح آقای مسعود، آقای سید رحمت‌الله مرتضوی است، ایشان ماجرای استیضاح را از زبان پیر گیلانی، روایت می‌نماید. این هم چند ماده از مواد استیضاحیه:

۱ ـ آقای احمد شاه مسعود باید روشن نماید که تابع فرامین شورای قیادی و مجری دستورات این شورا هست یا اینکه با نیروهای رژیم گذشته همآهنگی دارد؟

۲ ـ هر گاه با نیروهای رژیم گذشته همآهنگی ندارد آیا آنها را از شهر خارج نموده، امنیت را در شهر برقرار می‌نماید یا خیر؟

۳ ـ آقای احمد شاه مسعود باید توضیح دهد که معادل سی‌وشش میلیاردالر که پشتوانه ارزی کشور بود به کجاست و به چه سرنوشتی مبتلا شده است؟

۴ ـ چرا آقای احمدشاه مسعود، معادل دو میلیون و پنجاه هزار دلار پول افغانی را از بانک مرکزی افغانستان به نفع گروه خود برداشته است؟

۵ ـ چرا آقای مجددی، مبلغ دو میلیون دلار را خارج کرده است؟

قرار اطلاع، آقای احمدشاه‌مسعود، اظهار کرده است که مطیع او امر شورای قیادی هست و حاضر است که نیروهای جنرال دوستم را از شهر

خارج نماید، کافی است که شورای قیادی، برای این کار ضرب‌الاجل تعیین نمایند. در مورد باقی مواد استیضاحیه، چیزی از آقای مسعود، شنیده نشده است؟!!

نکتهٔ دیگری که باید یادآوری شود این است که در روزهای که اوضاع شهر کابل متشنج می‌شود، تلفنهای مرکز قرارگاههای حزب وحدت و مناطقی که آنها موقعیت دارند، ازکار می‌افتد و یا یک طرفه می‌شود یعنی از بیرون زنگ می‌آید اما با خارج تماس گرفته نمی‌شود. یکی از مسئولین حزب‌وحدت این مطلب را با وزیر مخابرات در میان میگذارد وزیر مخابرات می‌گوید: من جداً تحت فشارم و از من می‌خواهند که تلفونهای منطقهٔ افشار را بکلی، قطع نمایم. اما من برای این کار از نظر وجدانی دلیلی نمی‌یابم. لهذا از انجام چنین کاری خودداری کرده‌ام و می‌کنم.

روز جمعه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۶، اوضاع یک مقدار آرام به نظر می‌رسد، ظاهراً از راه‌گیری و راه بندانها خبری نیست، همه قصد دارند که بعد از چند روز درگیری، نفس آرامی بکشند و استراحتی بنمایند.

و هم در این روز خبر رسید که در حدود سیزده جنازه در مناطق مربوط میدان شهر، تازه کشف شده‌اند که به ملیت هزاره تعلق دارند. این جنازه‌ها در مناطق تحت کنترول حرکت انقلاب اسلامی، قرار دارند. از محل کشف جنازه‌ها این مطلب به وضوح بدست می‌آید که تمامی گروههای متعلق به پشتونها درکشتار مردم هزاره دست دارند و از این کار خویش لذت می‌برند!!

از صحت یا کذب این خبر، چیزی بدست نرسید و تنها گفته می شد که حرکتی‌ها در حدود سیزده تابوت را به طرف میدان شهر، جهت آوردن جنازه‌ها برده‌اند.

در این دور از درگیریها، جنگ دارای دو قسمت بود، قسمت اول این جنگ، یک طرف تاجک‌ها و طرف دیگر آن هزاره‌ها قرار داشت. همانطوری که در گزارش داده شده مشاهده شد، نود درصد بار جنگ علیه هزاره‌ها را تاجک‌ها، به ویژه شورای نظار به عهده داشتند و پشتونها در این مرحله از جنگ فقط ده درصد بار مصیبت جنگ را متحمل شدند.

قسمت دوم جنگ از شب شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۷ ساعت یازده شروع گردید در قسمت دوم جنگ پشتونها و هزاره‌ها میدان‌داران اصلی جنگ بودند و تاجیکها بعد از دریافت نمودن ضربه‌های پی‌درپی و شکستها و ناکامی‌های پشت سرهم، خود را کنار کشیدند و تنها ده تا بیست درصد بار جنگ علیه هزاره‌ها را به عهده گرفتند.

ساعت یازده شب شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۷ توپ‌خانهٔ سنگین به صدا درآمد و منطقهٔ شیعه نشین چنداول از طرف پشتونها مورد حمله قرار گرفت، انفجارات بسیار شدید بود، گلوله‌های توپ و موشک‌های پرتاب شده، یکی پشت سر دیگری در منطقه فرود آمده، خانه‌ها را خراب و جان انسانها را می‌گرفت و این، اولین رویاروئی افراد ملیشیائی قندهاری تحت رهبری عصمت مسلم، و هزاره‌ها بحساب می آمد.

اما نکتهٔ دوم:

نزدیکی های غروب روز دوشنبه، یک عراده موترکه سه نفر از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی، با یک نفر محافظ، سرنشین آن بوده‌اند، وارد محدودهٔ امنیتی نیروهای شورای نظار می‌شود که این پُستهٔ نظامی با دو عراده تانک توپ‌دار از ساختمان سیلوی کابل محافظت می‌نماید، این پسته در حدود یک‌ونیم‌کیلومتری انستیتوی علوم اجتماعی که مرکز نیروهای حزب وحدت می‌باشد، قرار دارد. سرنشینان موتر یاد شده به رگبار ماشیندار بسته شده، تکه‌تکه می‌شوند اما از جانب نیروهای امنیتی موظف همان ساحه هیچ گونه عکس العملی، در رابطه با جلوگیری از وقوع این حادثه، یا دستگیری تروریست‌ها، صورت نمی‌گیرد. تنها چیزی که از جانب نیروهای مربوط شورای نظار مستقر در اطراف ساختمان سیلوی شهر کابل و ساحهٔ محل حادثه، صورت می‌گیرد این است که به مرکز حزب وحدت اطلاع می‌دهند که چهار نفر شما در نزدیک ساختمان سیلو ترور شده‌اند و تروریست‌ها مربوط حزب اتحاد اسلامی بودند که بعد از وقوع حادثه فرارکردند!

حدوداً یک ساعت قبل از وقوع این حادثه، آقای فیضی یکی از قوماندانهای مشهور و پرآوازهٔ حرکت اسلامی در منطقهٔ «پل سرخ» می‌آید و در بین نیروهای مستقر در آن منطقه اعلام می‌نماید: درگیری در بین نیروهای «اتحاد اسلامی» و نیروهای شیعی در منطقهٔ «ده مزنگ» به شدت جریان دارد

روز شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۷ اوضاع نسبتاً آرام است و مردم برای خرید مایحتاج روزمره و پیداکردن کار، این طرف و آنطرف می‌روند و از اینکه با دستگیر شدن وخلع پول و ساعت روبرو نمی‌گردند، بسیار خوشحال هستند. این رفت و آمدهای توأم با خوشحالی و سرور، دوام نمی‌آورد و ساعت یک بعد ازظهر درگیری با شدت هر چه تمامتر، در منطقه سه بانگی و گولائی و دشت برچی، شروع می‌شود. یک طرف قوای درگیر، هزاره‌ها و طرف دیگر پشتونها مخصوصاً ملیشیای عصمت مسلم قندهاری، هستند.

علت درگیری، در ابتداء چنین گزارش شد که دو تاکودک از هزاره‌های دشت برچی یکی دختر و دیگری بچه، مشغول چراندن گوسفند در منطقهٔ گولائی بوده‌اند، بچه توسط پشتونها به قتل می‌رسد و دختر باگوسفندها به غنیمت گرفته و برده می‌شود و به دنبال این حادثه درگیری نظامی آغاز می‌گردد. علت درگیری به شکل دیگری نیز نقل شده است و آن اینکه: دو نفر از بچه‌های هزاره در پُسته‌ای مشغول پَیْرَه داری بوده و بقیهٔ همکارانشان در محل استقرار پسته حضور نداشته‌اند. پشتونها موقعیت را برای حمله مناسب تشخیص داده، وارد عمل می‌شوند، از دو نفر موجود در پسته، یکی را می‌کشند و نفر دومی را به اسارت می‌برند و با وقوع این حادثه، هزاره‌ها از خود عکس‌العمل نشان داده، درگیری آغاز می‌گردد.

با گذشت هر دقیقه از عمر درگیری، درگیری ابعاد وسیع‌تر و شدت بیشتری بخود مگرفت و سلاحهای تازه تری وارد میدان می‌گشت. جنگ با

پرتاب موشک آرپیچی هفت شروع شد اما بعد از گذشت اندک زمانی، تانکهای غول پیکر وارد صحنه شده خانه‌های مسکونی راکه تبدیل به سنگر شده بود، هدف قرار می‌داد. شب فرا رسید و با فرا رسیدن پرده‌ی سیاه شب، نیروهای پشتون نیز شکست خوردند، سه بانگی و مناطق مجاور بدست نیروهای هزاره افتاد و بدین ترتیب از شدت درگیری یک مقداری کاسته شد اما بکلی متوقف نشد زیرا که با شکست خوردن پیاده نظام پشتونها، قوای توپخانه و موشکی آنها از فاصله‌های دور، وارد میدان شده، منطقهٔ جنگی را زیر آتش گرفتند.

یک شاهد عینی، ماجرای روز شنبه را چنین گزارش کرده است: حدود ساعت یک بعد ازظهر، درگیری شدیدی در بین پشتونها و هزاره‌ها در منطقهٔ «ماه تاب قلعه» «سه بانگی» شروع گردید درگیریها بسیار شدید و وحشتناک است. از قرار محاسبات عادی باید هزاران نفر از نظامی و غیر نظامی جان خود را از دست داده باشند. اما لطف خداوند چیزی دیگر است!

درگیری تا ساعت نه شب، با شدت هر چه تمامتر ادامه داشت از انفجارات گلوله‌ها، می‌شود حدس زد که پشتونها شکست خورده، به طرف کوههای پغمان و میدان شهر عقب نشینی می‌کنند.

بعد ازگذشت اندک زمان از شروع درگیری، در مناطق یاد شده، جنگ در مناطق کوته سنگی و خوش حال خان مینه، نیز شروع گردید.

یک شاهد عینی، راجع به درگیریهای روز یکشنبه میگوید: درگیری از

ساعت پنج صبح روز یکشنبه مورخ ۷۱/۴/۲۸ از سرگرفته شد. مناطق دشت برچی، قلعهٔ شاده، علاءالدین بالا و پائین، افشار، خوش حال خان مینه، کوته سنگی زیر بمباران شدید سلاحهای سنگین قرار گرفت و تا اکنون(ساعت هشت صبح) ادامه دارد. دیده شود چه می‌شود؟

اینک ساعت هشت و ده دقیقهٔ شب است، همه جا آرام بنظر می‌رسد و گاهگاهی، از طرف انسانهای بدون احساس فیرهای کلاشین کوف و گرینوف صورت می‌گیرد.

امروز که گذشت، جنگ بسیار وحشتناک بود، از فیرکلاشین کوف، گرینوف و حتی راکت آرپیچی ۷ خبری نبود در عوض همه جا از توپ خانهٔ سنگین، کاتیوشا، اورگان، لونا و ... استفاده می‌شود نقطه‌های دشت برچی، قلعهٔ شاده، چتگر دارالامان، کارته سه، دوغ آباد، ده بوری، قلعهٔ واحد، کوته‌سنگی، افشار، خوشحال‌خان مینه و ... با سلاحهای یادشده با پیمانهٔ وسیع مورد حمله قرار گرفت و با شدت هر چه تمامتر کوبیده شد. نقاط یاد شده از قرغه، پغمان، کمپنی، ریش خور، چهل ستون و نقاط مسلط بر مناطق یاد شده، مورد حمله قرارگرفت. واقعاً حمله وحشتناک و بیرحمانه بود. واقعاً حمله وحشتناک! جداً، قدرت توصیف این حملات را ندارم چه بگویم؟ کلمات بسیار نارسا می‌باشد.

لیسه رحمان بابا، کوته سنگی، حوزهٔ پنج، مرکز اطفائیه کابل که در اختیار پشتونها قرار داشت امروز بدست هزاره‌ها افتاد. گفته می‌شود که در

جریان آزادسازی لیسهٔ رحمان بابا، یک هزار و پنج صد نفر از هزاره‌ها که در آنجا زندانی بودند آزاد شدند. قابل یادآوری است که مدت زندانی شدن برخی از این افراد به دو ماه می‌رسد. گفته می‌شود که در جریان تصرف لیسهٔ رحمان بابا و همنطور در ماجرای دفاع دشت برچی، به ترتیب چهار و شانزده نفر از هزاره‌ها جان خویش را از دست داده‌اند اما از تعداد تلفات پشتونها اطلاعی در دست نیست و قدر مسلم این است که تعداد شانزده جنازه در لیسهٔ رحمان‌بابا از پشتونها بجا مانده است. همچنین از قول صلیب سرخ گفته می‌شود که تعداد زخمی‌ها به چهارصد نفر می‌رسد.

در چهار نقطهٔ دارالامان، دشت برچی، پل سوخته وکوته سنگی آتش سوزی مهیبی رخ داده است.

امروز، دوشنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۹ است. پاکسازی مناطق دِه بوری، کوته سنگی و لیسه‌ی رحمان بابا، از وجود پشتونها، برای پشتونها و تاجک‌ها، بسیار گران تمام شد لهذا پشتونها با کمک افراد شورای نظار که در چوک‌ده بوری و پوهنتون کابل مستقر بودند، حملهٔ مجددی را برای باز پس گرفتن کوته سنگی و لیسه‌ی رحمان بابا شروع کردند هزاره‌ها، انتظار مورد حمله قرار گرفتن از طرف افراد شورای نظار را نداشتند زیرا که در جریان درگیریهای روز گذشته نیروهای شورای نظار تعهد سپرده بودند که در این جنگ بیطرف باشند و به هیچ یک از طرفین درگیر، کمک نرسانند.

همدستی نیروهای شورای نظار که با تانگ تجهیز شده بودند، با

نیروهای پشتون، این اثر را داشت که چوک کوته سنگی، ده بوری و حتی لیسهٔ رحمان بابا، در ظرف کمتر از یک ساعت درگیری سقوط نماید و نیروهای خسته و غافل گیر شدهٔ هزاره، عده‌ای کشته و زخمی (که در نیروی هزاره سابقه نداشت) بدهند و مواضع خویش را ترک گفته به سوی تخنیک ثانوی، وزارت تحصیلات عالی و ... عقیب نشینی نمایند.

نیروی هزاره خود را جمع وجور کرده، نیروی تقویتی نیز به مددش رسیدبا دید جدید به دشمن و جنگ، عملیات خویش را دوباره بصورت بسیار سریع و برق آسا شروع کردند پیش روی بسیار سریع بود ودر ظرف کمتر از نیم ساعت، نیروهای مهاجم پشتون و تاجک را از ده بوری، کوته سنگی بیرون راندند و لیسهٔ رحمان‌بابا، در محاصره و در زیر ضربات شدید نیروهای هزاره قرارگرفت، مکتب رحمان بابا به زودترین وقت ممکن سقوط کرد نیروهای شورای نظار با از دست دادن چهار تاپنج دستگاه تانک توپ‌دار، به سمت پوهنتون کابل، عقب نشستند.

از جانب دیگر، منطقه جنگی، با کاتیوشا، مورد حمله قرار گرفت و بعد از هر پنج دقیقه، چندین فروند موشک فرود می‌آمد وبا انفجار مهیب، منطقه را زیر دود و خاک مستور می‌کرد و آتش سوزیهای زیادی برپا می‌شد، پرتاب این موشکها از پایگاههای شورای نظار، به منظور جلوگیری از پیش‌روی نیروهای هزاره، صورت می‌گرفت اما پرتاب این موشکها هیچ اثری در خاموشی جنگ و پیشروی نیروهای هزاره، نداشت، و این نیروها حملات

خویش را به شکل دوشاخه‌ای سازمان دادند که یک شاخه آن به تعقیب نیروهای پشتون پرداخت و شاخه دیگر آن، قرارگاه یکصدنفری شورای نظار که در نزدیک پوهنتون موقعیت داشتند را، مورد حمله قرار دادند.

حمله بسیار شدید وکوبنده بود و شورای نظار در برابر یک وضعیت ناگوار و بسیار خفت‌آوری قرارداشت از یک سو، ادعای قهرمانی گری داشت واز سوی دیگر، ادعای بزرگواری و ازجانب سوم پیمان شکسته بود و به نفع پشتونها عده‌ای از هزارها را بقتل رسانده بودند و از جانب چهارم در معرض حملات انتقام جویانه‌ی نیروهای هزاره قرار گرفته‌اند.

شورای نظار برای نجات نیروهای خویش از دو طریق وارد عمل گردید، یکی نظامی و دیگری سیاسی، راه نظامی به این صورت بود که صحنه جنگی را بشدت مورد حمله موشکی قرار داد و بعد از هر چند دقیقه‌ای، مناطق ده‌بوری، کوته‌سنگی و پوهنتون کابل، زیر رگبار موشک قرار گرفته، آتش سوزیهای به وجود می‌آمد و راه سیاسی، عبارت از فرستادن هیئت صلح با عضویت مسئولین حزب وحدت بود.

راه نظامی هیچگونه توفیقی در جهت نجات نیروهای بدام افتاده شورای نظار نداشت که خود این مطلب بر نگرانی احمدشاه‌مسعود می‌افزود وضع چنان بحرانی وتباه کننده بود که احمد شاه مسعود را از نظر روحی شکست و به التماس و تمنا انداخت و پشتونها را دست وپاچه ساخت!

داکتر صادق مدبر، نقل می‌کند که من در کمیسیون امنیت بودم و افراد

غیر هزاره، متوجه حضور من در آنجا نبودند. ناگهان یکی از پشتونهای قندهاری از صحنهٔ جنگ آمد و بسیار سراسیمه بود و هردم فریاد می‌زد که: هزاره ما را تباه کرد! نمایندهٔ مولوی خالص با مشاهدهٔ این وضع بسیار عصبانی شد فریاد کشید: ما شما قندهاریها را برای مقابله با هزاره‌ها آوردیم، اگر این حرف شما به گوش هزاره‌ها برسد آنها مغرور مشوند، آنوقت چه کسی این غرور را از دماغ آنها خارج خواهد کرد؟!

مدبر افزود، احمدشاه‌مسعود، در حالیکه بسیار نگران بود، متوجه من شده و برای اینکه خیلی چیزها افشا نشود خطاب به نمایندهٔ مولوی خالص گفت: اعصاب خود راکنترول کنید، خدا مهربان است، هیئت‌ها فرستاده شده است، شاید آتش بس برقرار بتواند!

یکی از دست‌اندرکاران مسأله‌ی صلح اظهار داشت: من از دیر زمانی است که با احمد شاه مسعود آشنائی دارم و از لحظه‌ای سقوط رژیم مارکسیستی در کابل، با او کار کرده‌ام اما هیچگاه مسعود را تا این حد سراسیمه، نگران و دست پاچه ندیده بودم. افرادش یکی پس از دیگری می‌آمد، داد و فریاد می‌کردند، می‌گفتند، فلان قوماندان غندما کشته شده، تانکهای ما به غنیمت رفت، فلان قرارگاه محاصره است، هزاره‌ها همه چیز را از بین می‌برد! مسعود در پاسخ آنها دو جمله داشت و آن اینکه: پروا ندارد، اینه هیئت می‌رود کار را حل می‌کند. با اینکه احمد شاه مسعود، جنگ را خود طراحی نموده، آتش را روشن کرده بود، از پی‌آمد آن بسیار وحشت

داشت و نمی‌خواست آنچه واقع شده است، در بین مردم پخش شود زیرا که برای آقای مسعود بسیار سنگین و غیر قابل قبول بود. زیرا که مسعود نمی‌خواست که دنیا دریابد تاجک‌ها و پشتونها، مشترکاً به جنگ هزاره‌ها آمدند ولی هردو نیرو طعم تلخ شکست را چشیدند!! بهمین خاطر از برخی مسئولین حزب وحدت خواسته بود که حاضر است در شورای قیادی و رسانه‌های گروهی حقیقت را بگوید و متجاوز بودن پشتونها را اعلام نماید، مشروط بر اینکه، حزب وحدت از شراکت تاجک‌ها در این جنگ، چیزی نگوید و سکوت نماید!!

از گزارش ماجرای نبرد هزاره‌ها و شورای نظار، دور نشویم اگر یک مقدار، حاشیه رفتم، برای این بود که خواننده موقعیت و اهمیت جنگ را بهتر درک نماید.

آری سرانجام راه سیاسی برای نجات نیروهای بدام افتادۀ شورای نظار مؤثر افتاده و قبل از اینکه آن نیروها به اسارت نیروهای هزاره، درآیند، هیئت صلح و آتش بس از راه رسید و طرفین درگیر را دعوت به آتش بس نمود. نیروهای هزاره که خود را با پیروزی کامل، فقط چند وجب دور می‌دیدند تلاش می‌کردند که به یک نحوی زیر بار آتش بس نرفته، کار این نیروهای عهد شکن را یک سره نمایند اما بالاخره هیئت صلح کار خود راکردند و آتش‌بس برقرار گردید و مسعود نفس راحت کشید.

اجازه بدهید، برای نشان دادن عظمت این قطعه از میدان جنگ(از ده

بوری تاکوته سنگی و پوهنتون) باز هم یک مقدار حاشیه بروم. این حاشیه، اظهار نظر یکی از دست اندرکاران صلح، در شهر کابل است وی اظهار کرد: هزاره‌ها! نوش جانتان، پاکسازی ده بوری، مکتب رحمان بابا، کوته سنگی و سرپوهنتون، برای شما آنقدر مهم بود و نتیجه داشت که اگر همانطور از دشت برچی پیش می‌رفتند پغمان و میدان شهر را می‌گرفتید، این همه دست آورد نداشتید!!

آتش بس در محدودهٔ پوهنتون، عملی گردید و نیروهای شورای نظار مستقر در این منطقه، از نابودی حتمی نجات یافتند، اما موشک باران مناطق پل سوخته، دشت برچی، دارالامان، قطعهٔ اسکارت همچنان ادامه دارد فرقهٔ ریش خورد بیش از هر جای دیگر، بر مناطق برچی و دارالامان آتش باری دارد. این آتش باری تا ساعت نه و نیم شب ادامه یافت.

روز سه شنبه ۷۱/۴/۳۰، از راه رسید و آرامش را با خود به ارمغان آورد، رفت و آمد وسائط نقلیه در ابتدا به صورت اندک و بعد به پیمانهٔ وسیعی آغاز گردیده است.

مردم این طرف و آنطرف می‌روند آنهائی که بستگان شان به خانه نیامده‌اند، به قرارگاههای نظامی سر می‌زنند و با گفتن نام، نام پدر، مشخصات لباس، از سرنوشت آنها جویا می‌گردند.

واقعاً درست گفته‌اند: قدر هر نعمتی بعد از زوال آن نعمت معلوم می‌گردد. در شهر کابل، نعمت امنیت، بهترین و گرانقدرترین نعمت بشمار

می‌رود. روزی که در سطح شهر برخورد نیست و موشکی بر شهر فرود نمی‌آید، مردم نفس را حتی می‌کشند و خدای را از ته دل شکر می‌گویند.

روز سه شنبه ۱۳۷۱/۴/۳۰، نعمت آرامی و امنیت را با خود داشت و مردم از این بابت بسیار خوشحال بودند اما این آرامی، دیری نپائد و انفجار گلوله‌های توپ، همه را متوحش و سراسیمه کرد. ابتدا چند گلولهٔ توپ در محدوده قلعه‌ی واحد فرود آمده، منفجرگردید و شهرکابل را به لرزه درآورد و بعد از آن منطقهٔ گولائی به صحنهٔ درگیری و نبرد شدید تبدیل شد. خوش بختانه، درگیری در همین منطقه محدود باقی ماند و بجاهای دیگر گسترش نیافت. این درگیری مدت زیادی دوام نیاورد و متوقف شد. و هم در همین روز، جلسه‌ای با شرکت آقایان مزاری و چند تن از مسئولین حزب وحدت، سیاف، ربانی و باقی مسئولین گروهها و آقای احمد شاه مسعود و هیئت صلح، در قرغه تشکیل گردیده، راههای جلوگیری از جنگ و برقراری امنیت در شهرکابل، بررسی شد.

یک شاهد عینی، وضعیت قرغه و انسانهای که در آنجا پناه برده بودند، تا از آسیب‌های این جنگ لعنتی در امان بمانند، را این چنین توصیف کرد: واقعاً دل کافر آب می‌شود زنها با بچه‌های خورد و پیرمردان از خانه‌هایشان فرار کرده بودند و کسی هم برای آنها جای نداده بود مجبور بودند در زیر درختها زندگی نمایند. وقتی که چشم شان به ما و بچه‌های مجاهد ما می‌افتاد می‌گفتند: اونه هزاره‌ها آمد. از دیدن ما وحشت می‌کردند. روحیه‌ها بسیار

و نیروهای «اتحاد» هزاره‌ها را در هر کجا که به دست می‌آورند دستگیر می‌نمایند.

به دنبال این مطلب، یک موتر که حامل چند بوجی پول که مربوط «اتحاد اسلامی» بوده است توسط نیروهای حرکت اسلامی مستقر در منطقه «پل سرخ» توقیف شده، پولهای آن ضبط می‌گردد و در سطح منطقهٔ مذکور چنین شایعه پخش می‌شود که نیروهای «اتحاد اسلامی» به یک خانه از تاجران هزاره حمله نموده، پول و دارائی آن را با خود می‌برند و نیروهای حرکت اسلامی، زود از ماجرا اطلاع یافته، موتر حامل اموال مسروقه را از نیروهای «اتحاد اسلامی» می‌گیرند.

این در حال بود که هیچگونه درگیری در بین نیروهای شیعی مستقر در «ده مزنگ» و نیروهای «اتحاد اسلامی» مستقر در همان محل وجود نداشت بلکه مختصر تنشی در بین نیروهای «اتحاد اسلامی» و نیروها جنرال مؤمن (یکی از فرماندهان نیروهای ملیشیای تاجِک) بروز کرده بود که به صورت مسالمت آمیز حل گردید و تنها یک فروند موشک از یکی از ماشین‌های محاربوی نیروهای جنرال مؤمن بطور اشتباهی فیر شده به یکی از سنگرهای نیروهای حزب وحدت اصابت کرده دو نفر در این ارتباط زخمی شده بود و به دنبال آن نیروهای حزب وحدت اسلامی، به محاصرهٔ پسته‌ای که موشک از آن شلیک شده، و باعث زخمی شدن دو نفر گردیده بود، پرداختند اما در نتیجه مذاکره و عذر خواهی نیروهای جنرال مؤمن از بابت موشک فیر شده

پژمرده، سرها پائین همه بحالت فکرکردن به آینده بودند. آینده چه خواهد شد؟ باز هم جنگ پیش خواهد آمد؟

خدا نکند، این مردم بیچاره، چهارده سال در زیر پای غول جنگ مالیده شدند. انفجارهای مهیب زیاد دیدند و صدای آن را شنیدند. دیگر بس است. خداوند جنگ افروزان را به غضب خود گرفتار کند. مگر هزاره و پشتون برادر همدیگر نیستند؟ ما با هم برادر بودیم و هستیم و خواهیم بود اما خداوند قدرت پرستان را نابود کند.

راستی افغانستان زمان زیبائی دارد که هزاره‌ها، پشتونها، تاجکها، ازبکها و باقی ملیتهای ساکن در این کشور، مثل برادر زندگی نمایند افغانستان بدون هزاره، افغانستان بدون تاجک، افغانستان بدون ازبک، یا پشتون، زیبائی ندارد. اصولاً افغانستان نیست، اما چه کنیم؟ خدا لعنت کند این وهابی‌های بی‌شعور را که هیچ چیز را درک نمی‌توانند. لامذهبا(لامذهب ها) مگر یک ملت نابود شدنی هست؟ خداوند به این قدرت پرستان یک کمی عقل و قدرت فکر کردن بدهد!

آفتاب در حال جمع کردن اشعه‌های طلائی خویش از فراز تپه‌هاست و نمی‌خواهد بیش از این، قساوت، بیرحمیها و حماقتهای بشر، این حیوان دو پا را مشاهده نماید. دود غلیظ از پشت کوه چهل ستون در حال بالا آمدن است. وسعت و قامت دود هر دم افزون و فزون تر می‌شود، شراره‌های آتش از پشت کوه خود را نشان می‌دهد. حتماً آتش سوزی رخ داده است.

بعد از اندک زمان دیده می‌شود که انفجار مواد منفجره فضای چهار آسیاب را روشن و تاریک می‌نماید، آری دیپوهای خیر آباد آتش گرفته است، آتش سوزی توأم با انفجارات شدید به مدت سه ساعت ادامه دارد.

دیپوهای خیر آباد مرکز اصلی تدارکات ارتش افغانستان است که همزمان با سقوط رژیم الحادی در کابل، با همکاری خلقیها، بدست حزب اسلامی افتاده است. روز چهارشنبه، از طریق تلفون به چهار آسیاب تماس گرفته می‌شود و از اوضاع آنجا سئوال می‌شود. پاسخ می‌دهند که اوضاع بسیار بسیار خراب است حتماً وارد منطقهٔ چهار آسیاب نشوی.

خدایا، کردگارا!

به کشور ما، بعد از چهارده سال ناامنی، امنیت را هدیه فرما، و بعد از چهارده سال جنگ، خون ریزی، ویرانی، صلح، احترام به انسان و آبادانی را نصیب ماکن و بعد از قرنها تعصب، حق کشی وقدرت طلبی، تحمل، عدالت، همکاری حق طلبی را، ارزانی کن.

و به پشتونها بفهمان که نابودی هزاره امکان پذیر نیست!

و به هزاره یادآور شو که احتیاط، آمادگی و انسجام را، از دست ندهد و کمتر از نظام برادری به هیچ چیز دیگر قانع نگردد.

و به تاجیک و ازبک یاد بده که بدون همکاری ملیتهای محروم سلطه انحصاری پشتون بر کشور قابل برطرف شدن نیست و نیرنگ، دردی را دوا نمی‌کند.



یکی از سنگرهای مجاهدین حزب وحدت اسلامی در کابل

نگاهی به انگیزه‌های موشک باران میدان هوائی و شهر کابل

از روزی که جنبش اخوان المسلمین در افغانستان راه یافت و پیروانش، به شکل یک جمع و دسته‌ای، ظهور نمودند جدال بر سر رهبری و کیفیت مقابله با مسائل و حوادث کشور از جمله چگونگی مقابله با رژیم حاکم، همیشه جریان داشت.

از آنجای که انسانها از نظر عقل،احساس، آگاهی شجاعت و ... در یک سطح قرار ندارند که در نتیجه برخی احساسات و برخی از شجاعت و برخی از حوادث اطلاعات دقیق و بعضی تصویر دقیقی از آن ندارد،و برخی از شجاعت و شهامت لازم برخوردار، و برخی برعکس، لذا هر گروه و تشکل، حداقل به دو تیپ تندرو و میانه رو، تقسیم شده در برابر هم صف آرائی می‌نمایند. جنبش اخوان المسلمین در افغانستان از نخستین روزهای تشکیل خویش، از این امر مستثنی نبود. در نسل دوم اخوان المسلمین، در افغانستان آقای گلبدین(گلاب الدین) حکمتیار، به عنوان یک عنصر برجسته، تندرو ماجراجو، خودخواه و شر طلب مطرح بوده است. در برخوردهای که در بین چپیهای مائوئیست و اخوانیها پیش می‌آمد آقای حکمتیار، بحیث فرمانده جنگ فرمان حمله و پیشروی یا ترک حمله و عقب نشینی را صادر می‌کرد آنهای که با آقای حکمتیار در آوان تحصیل هم دوره بوده‌اندمی‌گویند آقای حکمتیار همیشه با تفنگ چه و کارد مجهز بوده و چپیها را تهدید می‌کرد، هر

جاکه برخورد صورت می‌گرفت، آقای حکمتیار حاضروصحنه گردان آن بود.

آقای احمد شاه مسعود در رابطه با ارزیابی شخصیت آقای حکمتیار، می‌فرمود: آقای حکمتیار آدم بسیار لجوج خودخواه، تک رو، یک دنده و خود پسند است هر چیزی که به نظرش درست بیاید برای عمل نمودن آن اقدام می‌کند، به فکر و نظر دیگران بهائی قائل نیست، یا همه را تباه می‌کند و یا همه‌ی امکانات و نیروهای خود را به تباهی می‌دهد. در دوران که ما در پوهنتون بودیم ایشان همین خصلت‌ها را داشت بیشترین خسارات که متوجه جنبش(جنبش اخوان) می‌شد بخاطر همین تکرویها و استبداد رأی آقای‌حکمتیار بود.

بدیهی است که کیفیت عملکرد هر انسانی معلول شناخت،ارزیابی، تأثر و ... وی از حوادث اجتماعی و ... است. یک فرد یا جمع، حوادث و رخ‌دادها را طوری تحلیل و ارزیابی نموده، از آن متأثر می‌گردد و در مقابل انسان یا انسانهای دیگر طور دیگر که در نتیجه تضاد و دوگانگی در سطح تفکر، ارزیابی و تأثر به تضاد در عمل مبدل می‌شود. و از اینجاست که دسته‌های تندرو میانه رو، چپ یا راست بوجود می‌آید و هر یک دیگری را به چیزی متهم نموده، در مقابل یکدیگر صف آرائی می‌کنند.

مطلب دیگری که در این زمینه مطرح هست، دست یابی به میدان داری و طرد دسته و جناح مقابل از میدان است این عمل، هر چند برای کلیه‌ی جناح‌های متقابل و متخاصم مضر و تضعیف کننده می‌باشد، اما از

آنجای که همه، توفیق خویش را در سایه‌ی طرد دیگران مطالعه می‌کنند، به این عمل اولویت می‌دهند، و از اینجاست که مرض قدرت‌طلبی، دو جناح رقیب را به دو جناح متخاصم و دشمن همدیگر تبدیل می‌نماید و هرکدام، هر چه در توان دارد، برای زدن طرف مقابل بکار می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد، آقای حکمتیار، با پیروان و هم فکران خویش از کنار ربانی و همفکرانش جدائی انتخاب نموده، گروه جدیدی بنام «حزب اسلامی» بوجود آورد. باین ترتیب جریان ضدیت با رژیم در بین اهل سنت به سه شاخه مجزاء از هم، تقسیم شده هرکدام، راه و رویش خود را در پیش گرفتند. این سه جریان از این قرار است:

۱ ـ مسلمانان میانه رو که سمبل عینی آن جناح آقای پرفسور، مجددی، به حساب می‌آید.

۲ ـ شاخه‌ی از جنبش اخوان المسلمین به رهبری پروفسور برهان الدین ربانی که مشی معتدل‌تری، نسبت به جریان آقای حکمتیار دارد.

۳ ـ شاخه‌ی دیگری از اخوان المسلمین به رهبری آقای حکمتیار که تندتر از دیگران حرکت نموده، با حوادث و رخ‌دادها برخورد می‌نماید.

بعد از کودتای هفت ثور هزار و سه صدو پنجاه و هفت که کمونیست‌ها را در افغانستان به قدرت رساند و نیروهای ملی و اسلامی را شدیداً تحت فشار خردکننده‌ی قرار داد تضاد و درگیری در بین شاخه‌ی ربانی و حکمتیار به اوج خود رسید این تضاد و درگیری به منظور قبضه کردن رهبری جنبش

اخوان المسلین در افغانستان، تا آنجای شدید و عمیق بود که، درگیریهای شدید نظامی را در اکثر ولایات کشور، در پی داشت. این در حال بود که نیروهای تجاوزگر اتحاد جماهیر شوروی سابق وکمونیست‌های وطنی، برای نابودی اسلام و مسلمین از تمامی امکانات موجود و دست داشته‌ی شان استفاده می‌کردند.

جنگ‌های بسیار خونین و واقعاً وحشتناک جمعیت و حزب اسلامی در ولایت پروان، هرات، هلند، بادغیس و ولایات شمال کشور و حادثه‌ای ترور عده‌ای کثیری از قوماندانهای جمعیت اسلامی، توسط سید جمال یکی از قوماندانهای مربوط حزب اسلامی، در دره‌ی پرخار و مورد حمله‌ی انتقام جویانه قرار گرفتن و در نتیجه قلع و قمع شدن خود و افراد وی توسط نیروهای احمد شاه مسعود و ... نشان دهندی عمق این رقابت و تضاد است.

نامه‌ای که آقای حکمتیار برای پیروان خویش در شمال، در سال ۶۱ نوشته بود، پرده از عمق و ابعاد تضاد موجود در بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، برمی‌دارد. این نامه که از مراکز خاد درکابل بدست آمده است گویای طرح‌های وحشتناک حزب اسلامی بر علیه احمد شاه مسعود است.

آقای حکمتیار در این نامه از پیروان خود می‌خواهد که اقدام به ترور احمد شاه مسعود نمایند، آقای حکمتیار در این نامه‌ی خویش یادآور می‌شود که طرح ترور آقای احمد شاه مسعود با کمک فنی و مالی مقامات

پاکستانی طراحی شده، مورد اجرا در خواهد آمد. وی یادآور می‌شود که آقای ربانی با ترور شدن آقای احمد شاه مسعود، موافقت خویش را اعلام نموده است.

مطلب بسیار وحشتناک و باورناکردنی که در نامه مطرح شده است این است که آقا حکمتیار هر جا که اسم مسعود از نوک قلمش بروی کاغذ نقش می‌بندد، واژه «ملحد» را نیز بدون استثناء به عنوان یک پسوند، نقش کاغذ می‌نماید. باید توجه داشت که واژه «ملحد» واژه‌ی بسیار پلیدی است که در فرهنگ مردم افغانستان وجود دارد و هرگاه نفرت یک انسان از انسان دیگر به انتهای درجه برسد. این واژه را نثارش می‌نمایند.

از جانب دیگر، حزب اسلامی آقای حکمتیار و هم چنین جمعیت اسلامی آقای ربانی با احمد شاه مسعود هر کدام خود را تنها حزبی می‌داند که توان و شایستگی قبضه کردن قدرت سیاسی در افغانستان را دارد و تنها مانع جدی در این زمینه وجود طرف مقابل را می‌پندارد که این مطلب، آتش عداوت را در نهاد هر کدام بیش از پیش روشن می‌نماید.

با اینکه جمعیت اسلامی، به قوم تاجک و حزب اسلامی به قوم پشتون تعلق دارد، از نظر اصولی و مسائل زیر بنائی هیچ گونه اختلافی با هم ندارند، هر دو معتقد به اسلام انقلابی بوده، خود را جزء از جریان جهانی اخوان المسلمین قلم داد می‌نمایند و از افکار حسن البناء سید قطب و... الهام می‌گیرند و قومیت را به عنوان اساس تشکیلات خودشان به شدت رد

می‌کنند به همین دلیل است که دسته‌های از قومیت تاجک، در حزب اسلامی عضویت حاصل نموده، مراتب بالائی را طی نموده‌اند که برای نمونه عبدالصبور فرید و شفق‌یار را می‌توان نام برد. و هم چنین عده‌ای از پشتونها به گروه جمعیت اسلامی که عمدتاً به قوم تاجک اختصاص یافته است، راه یافته‌اند و در بخش‌های مختلف گروه مذکور جای پایی پیدا کرده‌اند که برای نمونه می‌توان از ملاعزت نام برد.

مطلب دیگری که هر دو گروه بدان توافق اصولی دارد، کشاندن قوم ازبک در زیر پرچم رهبری گروه خودشان است هیچ کدام این دو گروه توان تحمل اینکه قوم ازبک به عنوان یک عنصر مستقل، در صحنه‌های سیاسی و نظامی، تبارز نماید را، ندارد به همین دلیل است که هرگاه عناصری از قوم ازبک سربلند کرده، در اندیشه‌ی ظهور مستقل ازبک در صحنه‌های نظامی سیاسی کشور افتاده است، توسط هر دو گروه نابود گشته‌اند. اعدام عنصر برجسته‌ی جهادی، چون آقای مولان و یارانش بدست جمعیت اسلامی، یکی از این نمونه‌هاست.

اساس تشکیلات هر دو گروه، بر نفی قومیت به عنوان یک اصل زیر بنائی قرار دارد و هر دو گروه تلاش دارند که خود را به عنوان جریان سر تا پا تابع اسلام و مقررات آن وانمود سازد، اما قوم‌گرائی به شکل غیر رسمی، در رفتار، جبهه بندی و موضع گیری آنان دیده می‌شود. فی المثل آقای حکمتیار، همیشه مدعی عدالت اسلامی و حاکمیت اسلام بوده و هست

ولی از نظر عمل، در طول حیات مبارزاتی خود قدرت تطبیق خویش با این شعارها را نداشته و ندارد و قوم پشتون برایش جاذبه‌ای ویژه‌ای دارد. ائتلاف با ژنرال تنی، عنصر برجسته و متعصب کمونست، پناه یافتن عناصر بسیار مهم رژیم کمونیست که نژاداً پشتون هستند، در حزب اسلامی، گواه بسیار روشن این مطلب است و همین طور، همکاری‌های بسیار عمیق و گسترده‌ای نبی عظیمی و ژنرال‌های تاجک نژاد رژیم نجیب‌الله، با آقای احمد شاه مسعود.

حزب اسلامی آقای حکمتیار در طول سالهای اشغال نظامی افغانستان توسط روسها در رسانه‌های گروهی جهان، به عنوان یک حزب عمده و درجه یک مطرح بوده است ار چند از نظر نظامی در صحنه‌های گرم جهادی هیچگاهی چنین حیثیت را نداشته است زیرا که حزب آقای حکمتیار در سراسر افغانستان، حتی از داشتن یک جبهه قوی، نیرومند و ممتاز بدون رقیب محروم بوده و در درگیریهای گروهی، همه جا با شکست مواجه گشته است.

آقای حکمتیار برای قبضه کردن قدرت سیاسی در افغانستان، تلاش غیر قابل توصیفی از خود نشان داد و در این راه هر چه از دستش آمد، کوتاهی نکرد و در این زمینه تا آنجا پیش رفت که با عناصر کمونیست رژیم الحادی کابل جبهه‌ی اسلامی تشکیل داده، متوسل به کودتا گشت. اما همه‌ی این تلاشها به ثمر نرسید و در عین حال رقیب دیرین وی، طوری با حوادث و

قضیه خاتمه یافته بود.

بدنبال پخش شایعه وقوع درگیری در بین نیروهای شیعه، مستقر در «ده مزنگ» و نیروهای «اتحاد اسلامی» مستقر در همان محل توسط فیضی و توقیف موتر حامل پول مربوط به «اتحاد اسلامی»، دومین موتر مربوط به «اتحاد اسلامی» که حامل قوماندان حاجی شیر علم «قوماندان عمومی اتحاد اسلامی» بود توسط نیروهای حزب وحدت اسلامی، مستقر در «پل سرخ» توقیف می‌شود و بازجویی از قوماندان مذکور شروع می‌گردد اما با استدلال و متانتی که قوماندان نام برده از خود نشان می‌دهد، موتر وی آزاد گشته به حرکت خود ادامه می دهد اما گفته می‌شود که موتر قوماندان حاجی شیر علم بعد از رهایی، زیر رگبار مسلسل از جانب نیروهای حزب وحدت قرارگرفته، در نتیجه، یک نفر از سرنشینان آن کشته می‌شود و بدین ترتیب پسته‌های نظامی «اتحاد اسلامی» اقدام به توقیف موترهای مربوط به حزب وحدت اسلامی می‌نمایند و عملاً راههای تردد به روی نیروهای حزب و حدت اسلامی، از مسیرهایی که پسته‌های نظامی «اتحاد اسلامی» در آن مستقر بود، مسدود می‌گردد.

شب سه‌شنبه جو تنش آلود بر قسمت‌های از شهر کابل که نیروهای «اتحاد اسلامی» در آن جاها استقرار یافته بود حکم فرما شده، نقطه‌هایی که نیروهای «اتحاد اسلامی» ضعیف بودند تقویه می‌گردد. و هم در همین شب کلیه نیروهای نظامی، مسئولین و مربوطین حزب وحدت اسلامی افغانستان،

نیروهای جهادی و رژیم کابل معامله کرد که در نتیجه، گویی سبقت را در برابر چشمان حیرت زده‌ای آقای حکمتیار ربود.

آقای حکمتیار، با توجه به امتیازات که در وجود خود، حزب و قوم خویش می‌بیند، هرگز نمی‌تواند بپذیرد که در برابر احمد شاه مسعود متحمل شکست شده میدان را به نفع رقیب دیرین که به اعتقاد وی از نظر شخصیتی، حزبی و قومی خلاء‌های زیادی دارد، خالی نماید و خود به عنوان یک فرد همکار و دنباله رو در افغانستان زندگی نموده، روزگار بگذارند.

تشدید احساسات قوم‌گرایانه در داخل رژیم الحادی گذشتهٔ کابل، زمینه‌ی پیروزی احمد شاه مسعود، بر حکمتیار را فراهم کرد چه اینکه این مسأله سبب شد نجیب الله رئیس جمهوری گذشته‌ی افغانستان به تصفیه نمودن اردو و نیروهای مسلح، از وجود صاحب منصبان غیر پشتون بپردازد. پیامد این کار، طغیان نیروهای ملیشیای تاجک,ازبک و هزاره، در برابر دولت بود که سقوط رژیم نجیب را در پی داشت.

یکی از دست آورد چهارده ساله جنگ در افغانستان، این بود که ملیت‌های غیر پشتون دریافتند که پشتونیستها از ایدئولوژیها، در جهت استحمار آنان و تثبیت سلطه‌ی انحصاری خویش بر کشور استفاده می‌نمایند. این بیداری، زمینه‌ی نزدیکی و تماس و در نهایت همکاری پیروان مارکسیسم و اسلام راکه سالها با هم در نبرد بودند، فراهم کرد.

جنرال مؤمن تاجیک، عبدالرشیددوستم‌ازبک، سید منصورنادری

اسماعیلیه، به مجاهدین هم‌نژاد خویش متمایل گشته، از آنان یاری خواست و مجاهدین هم خون از جمله مسعود، از آنها به گرمی استقبال کردند.

با توجه به اکثریت مطلقی که ملیت‌های غیر پشتون در افغانستان دارد، قوه عمده و صحنه گردان اصلی، از ملیت‌های غیر پشتون، تشکیل شد و پشتونها، در این میان و در این برهه از تاریخ کشور، جایگاه واقعی خویش را احراز نموده، نقش شبیه تماشاچی بازی کردند. ازکل شهرها و مراکز و ولایات کشور فقط سه شهر یعنی قندهار، جلال‌آباد و گردیز، بدست پشتونها ساقط گردید و بقیه، همه به دست نیروهای غیر پشتون افتاد.

این مطالب برای آقای حکمتیار کشنده بود و هرگز توان تحمل آنرا نداشت به همین دلیل در اولین طلوع صبح پیروزی اقدام به موشک باران پایتخت کشور نمود. دست یازی به گلوله باران شهر کابل هیچ گونه توجیه منطقی و شرعی نداشت به همین جهت برای آقای حکمتیارکه سالها در فکر رهبر ملی شدن بود، ضربه‌ای حیثتی وارد می‌کرد. اما تماشای پیروزی حریف دیرین و تحمل شکست در این رقابت دیرپا، برای آقای حکمتیار دردناک‌تر از هر چیز دیگر به حساب می‌آمد.

حکمتیار، برای موشک باران کردن شهر کابل و کشتن مردم بی‌دفاع آن، وجود ملیشیای ازبک در شهر را عنوان کرد اما بدیهی است که خود آقای حکمتیار قبل از هر کس دیگر می‌دانست که این مطلب بهانه‌ای بیش نیست زیرا که همین آقای حکمتیار بود که چندی قبل طی نامه‌ای از جنرال رشید

دوستم به عنوان قهرمان و کسی که تاریخ کشور را عوض کرده است و ملت هرگز خدمات او را فراموش نخواهد کرد یاد نموده بود. کسی که مسیر تاریخ کشور را تغییر داده است، چگونه مورد تنفر واقع شده، وجودش در کابل مجوز بمباران شهر می‌گردد، مطلبی است که فقط در منطق قدرت طلبان قابل توجیه می‌باشد!

بعد از سقوط شهر کابل و دستیابی احمد شاه مسعود به رهبری بالقوه‌ی جنبش اخوان المسلمین در افغانستان و دور کردن آقای حکمتیار از صحنه‌ی پیشتازی در میدان جنبش، جمعیت اسلامی حالت قهرمان پیروز و مغرور بخود گرفت و حزب اسلامی، وضعیت انسان که در مقابل رقیب به سختی طعم تلخ شکست را چشیده، با خفت از میدان بیرونش کرده‌اند. این بود که جمعیت اسلامی در چهره‌ی احمدشاه‌مسعود، بزرگواری نشان می‌داد، در حال که حزب اسلامی چون بچه‌ی نازُلَی، نق می‌زد و خرده می‌گرفت.

برخورد جمعیت اسلامی با حزب اسلامی، هر چند توام با گذشت، اغماز و دور نگری بود، اما این گونه برخورد، حزب اسلامی را بسیار می‌آزرد زیرا که این چنین برخورد با رقیب ماهیت توهین و تحقیر را در بر داشت، به همین دلیل هر چیزی که مورد درخواست حزب اسلامی قرار می‌گرفت، از جانب جمعیت اسلامی، با جبین گشاده مورد قبول واقع می‌شد.

اصولاً قصه، قصه‌ی ماجرای قدرت طلبی دو رقیب دیرین بود، نه

ماجرای حل مشکلات و مصیبت‌های افغانستان، لذا حزب‌اسلامی خواسته‌های را مطرح می‌کرد که در واقع امر، خالی کردن زیر پای حریف، بحساب می‌آمد، فی المثل، روی خروج نیروهای رشید دوستم، جنرال مومن و سید نادری، بطور دائم تأکید می‌کرد و تصفیه شدن ادارات و نیروهای مسلح افغانستان، از وجود افسران کمونیست را تقاضا می‌کرد.

جمعیت اسلامی نیز متوجه حملات حریف بود و نیک می‌دانست که اولاً بیرون کردن نیروهای باصطلاح ملیشیا، از توانش خارج است و در ثانی برفرض خروج این نیروها از شهر کابل و تصفیه نیروهای مسلح از وجود عناصر کمونیست به معنی انتحار جمعیت اسلامی خواهد بود زیرا که آقای احمد شاه مسعود، علی‌رغم تبلیغات بیرونی که از وی شده است از خود، آن چنان نیروئی در اختیار ندارد که بتوان با آن نیرو، از شهر کابل و در حقیقت از اقتدار بدست آمده دفاع کرد!

بدین جهت بود که حزب جمعیت اسلامی در برابر تقاضای حزب اسلامی همیشه پاسخ مثبت داده، با کمال بزرگواری آن را می‌پذیرفت و در پای تعهد نامه‌ها امضاء می‌کرد اما در عمل هیچ گونه اقدامی نمی‌کرد و حتی مسعودخان برای اطمینان خاطر نیروهای ملیشه، اظهار می‌کرد: من مجبورم که چیزهای بگویم و در پای ورقه‌ای امضاء کنم اما هرگز بدانها عمل نخواهم کرد!

سیاست کج‌دار و مریز آقائی احمد شاه مسعود سرانجام دوام نیاورد و

بر اثر پافشاری شورای قیادی که حزب اسلامی از آن خوب استفاده کرده بود، مجبور گردید که در میان گلبدین و دوستم یکی را برگزیند، مسعود، دوستم را برگزید و چاره‌ای هم جز این نداشت زیراکه امکانات بودن درکنار حکمتیار را نداشت!



جنرال عبدالرشید دوستم رئیس جنبش ملی اسلامی شمال

بدین ترتیب، کار از جدال و مباحثات تند و داغ سیاسی گذشت و رویاروئی نظامی حتمی گردید که در این رویاروئی این تنها حکمتیار و مسعود نیست که در برابر همدیگر، با گرز و سپر می‌ایستد، سر و گردن همدیگر را خرد می‌کند بلکه در این صف آرائی، پشتونها در یک طرف و ملیت‌های محروم در طرف دیگر، قرار دارند.

حکمتیار، چون گذشته، زبان به تهدید گشود و اخطار کرد که اگر ملیشیای ازبک از شهر خارج نشوند، شهر کابل را زیر رگبار موشک قرار خواهد داد و از جانب دیگر جنرال عبدالرشید دوستم که از این بازیها زیاد دیده است اقدام به تقویت نیروهای خود از طریق هوا کرد و سربازانش در نقاط حساس شهر سنگر گرفت؛ از جانب دیگر، احمدشاه مسعود، بیاد گذشته‌های خودش افتاد و در ضمیر ناخود آگاه خود تصویر مهمی را مشاهده کرد که در آن تصویر، خودش را به درهٔ پنج‌شیر در کنار هیئت اعزامی حزب وحدت، در حال امضاء کردن طرح سقوط رژیم کابل، مرحله‌ی دولت عبوری و بعد از آن دید و به این ترتیب به فکر حزب وحدت افتاد و با خود چنین زمزمه کرد:

ما که تاریخ مشترک داریم — از چه در اصل و فرع شک داریم
گر بشادی و اگر به غم بودیم — قرنها، قرنها بهم بودیم
آن هزاره که می‌برد صدبار — بهتر از «گلبدین» بدکردار

یک پهلو شدن مسعود، رودرروئی تاجک‌ها و ازبک‌ها را، با پشتونها در

پی داشت و از جانب دیگر، مسعود، تلاش دارد که حزب وحدت را نیز در کنار خود داشته باشد بعد از سقوط رژیم الحادی کابل مسعود برای نخستین بار، سخن از قرارداد پنج‌شیر، درد مشترک، سرنوشت مشترک و ... می‌گوید و در مقام عمل، سیدمحمدحسن جنرال مسئول کمیته نظامی حزب وحدت را به معاونت خویش برمی‌گزینند، و برای اولین بار، حزب وحدت در صفحه‌ی تلویزیون و آنتن رادیو راه پیدا می‌کند.



آقای جنرال سیدمحمدحسن مسئول کمیسیون نظامی حزب‌وحدت اسلامی

حزب وحدت اسلامی، در بین گروههای جهادی حیثیت «آل خاتو» را به خود گرفته بود و هر گروه که قصد امتیاز طلبی و باج خواهی از دیگری را داشت، طرف را، از حزب وحدت می‌ترساند و بدین ترتیب هر کدام، قربة‌الی‌الله، ضربه‌ای به پیکر حزب وحدت می‌نواخت؛ وضعیت بوجود آمده وصف آرائی جدید سبب شد که فشار از روی دوش حزب وحدت برطرف شود و قدرت طلبان بجان هم افتاده سر و کلهٔ همدیگر را خرد نمایند.

والسلام



گلبدین حکمتیار و برهان‌الدین ربانی دو رقیب دیرین!

خواننده گرامی

جریانات و حوادثی که در افغانستان بخصوص بعد از پیروزی مجاهدین و فتح شهر کابل اتفاق افتاده و می‌افتد، طوری است که پذیرش آن برای کسانی که در متن حوادث نبوده و در هوای آزاد خارج از کشور فکر می‌کنند مشکل می‌نماید. آنچه تا کنون از خاطرتان گذشت چکیده‌ای از اتفاقات و پیشامدهای غیر مترقبهٔ کابل بود که توسط یک واقعه‌نگار محقق و شاهد عینی، بطور خلاصه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته تقدیم رهپویان حقیقت شد. بر آگاهان مسائل سیاسی افغانستان پوشیده نیست که نویسنده عین حقایق و وقایع را که خود شاهد آن بوده، ورای ملاحظات و تعلقات گروهی، مذهبی، لسانی و ... به تصویر کشیده است. گواه بر این مطلب اینکه عده زیادی از تحلیل‌گران و شخصیت‌های جهادی و سیاسی شیعه و سنی کشور، به عبارات مختلف همین واقعیتها را گفته و یا نوشته‌اند. بطور نمونه توجه شما را به متن بیانیهٔ پرفیسور صبغت‌الله مجددی اولین رئیس‌جمهور موقت دولت اسلامی افغانستان جلب می‌کنیم قابل تذکر اینکه این بیانیه بمناسبت انتقال قدرت به شورای قیادی(رهبری)، توسط آقای مجددی تنظیم شده و در مورخ ۷ سرطان ۱۳۷۱ هـ ش. مطابق با ۲۸ جون ۱۹۹۲ میلادی در کابل انتشار یافت. ناشر

بیانیه

جلالتمآب حضرت صبغت الله مجددی

رئیس شورای جهادی و ممثل دولت اسلامی افغانستان

در مجلس انتقال قدرت

۲ سرطان ۱۳۷۱ هـ . ش

۲۸ جون ۱۹۹۲ میلادی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدالانبیاء و المرسلین علی آله و اصحابه اجمعین

فضیلتمآبان محترم رهبران تنظیم های جهادی

جلالتمآبان اعضاء محترم شورای جهادی

اعضا محترم شوراهای جهادی ولایات کشور

علماء کرام، قوماندانان محترم و سائر هموطنان عزیز.

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

[illegible]

ضمیمه بیانیه:

جلالتمآب حضرت صبغت الله المجددی رئیس شورای جهادی و ممثل دولت اسلامی افغانستان

درمحفل انتقال قدرت

مؤرخ ۱۳۷۱/۴/۲

یادداشت:

[illegible]

۱ - [illegible]

[illegible]

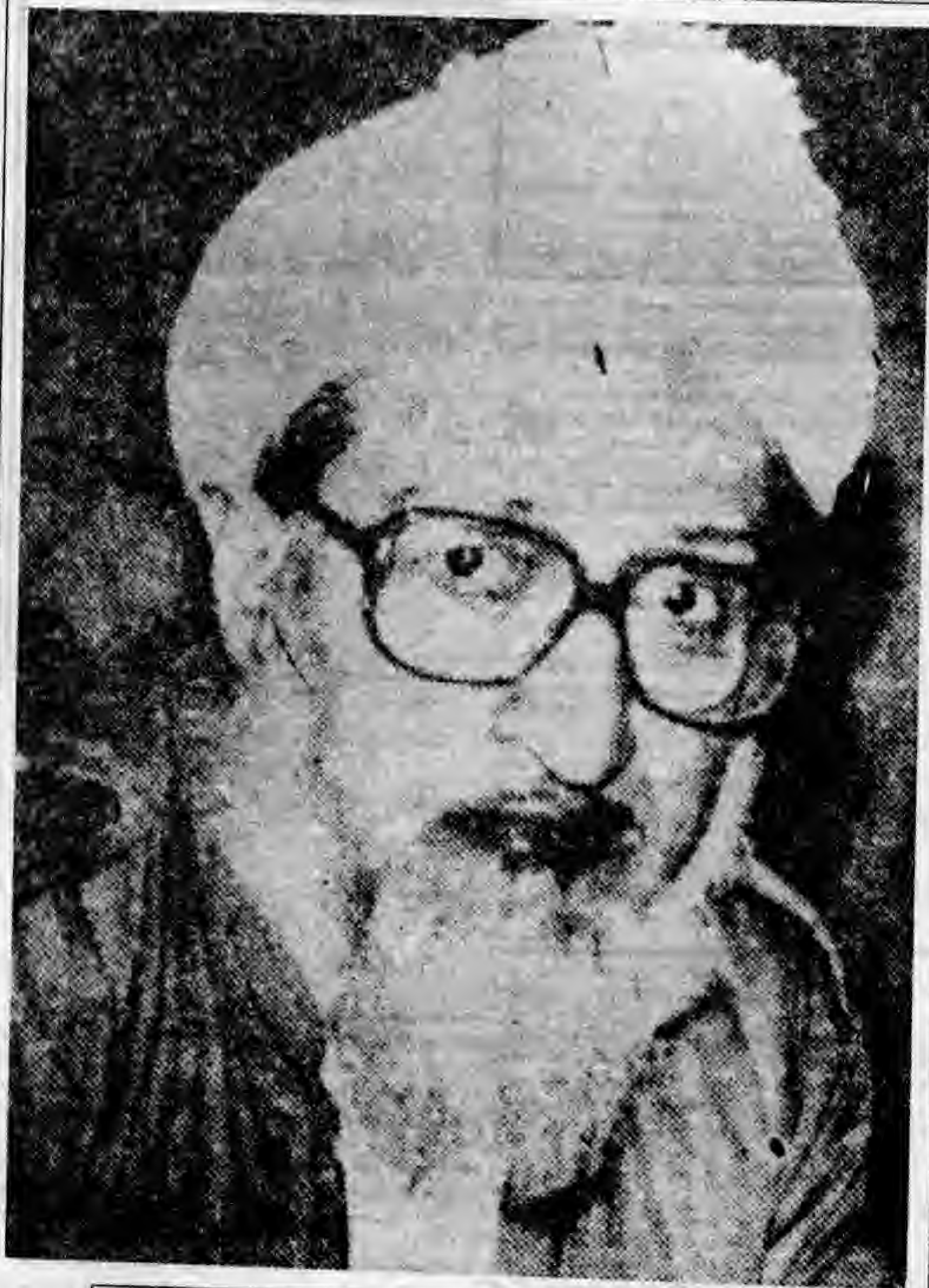
و ماتوفیقی الا بالله علیه توکلت

تصویر برخی صفحات بیانیهٔ آقای مجددی چاپ کابل

از کلیه ماجرا و ماوقع در عصر روز دوشنبه، اطلاع یافته، صبح روز سه‌شنبه، به صف‌آرایی در برابر نیروهای «اتحاد اسلامی» می‌پردازند.

نکته قابل توجه اینکه، این صف آرایی و رویارویی نیروهای حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی، حالت عمومی نداشته، فقط در منطقه «کوته سنگی» و «پل سرخ» بوجود آمده اما در باقی مناطق شهرکابل طرفین اقدام به دستگیری افراد مربوط طرف مقابل می‌نمایند که در نتیجه در ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز سه‌شنبه، درگیری در بین نیروهای حزب وحدت اسلامی و نیروهای اتحاد اسلامی عملاً آغاز می‌شود و در روز چهارشنبه جنگ شدیدی بین نیروهای حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی از یک سو و نیروهای اتحاد اسلامی از جانب دیگر، در منطقه «چنداول» شروع می‌شود و این در حال بود که درگیری در منطقه «کوته سنگی» بعد از یک آتش بس کوتاه مدت همچنان ادامه داشت.

ظاهراً تلاشهای از جانب احمدشاه مسعود و شورای نظارش، در جهت متوقف ساختن درگیری و برقراری صلح، صورت می‌گرفت اما کمتر نتیجه می‌داد این در حال بود که مسئولین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی با تمام قوا در پی قطع جنگ بودند اما در یک گوشه که آتش بس برقرار می‌شد، در گوشه دیگر، آتش جنگ زبانه کشیده هر ترو خشکی را به کام خود فرو می‌برد! روز پنجشنبه، جنگ وارد مرحله جدیدی شده، ابعاد تازه و گسترده‌ای بخود گرفت بدین معنا که از یک طرف نیروهای اتحاد



آقای صبغت‌الله مجددی رهبر جبهه ملی نجات اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله رب العالمین و السلام علی سید الانبیاء والمرسلین و علی اله و اصحابه اجمعین

فضیلتمآبان محترم رهبران تنظیم‌های جهادی

اعضاء محترم شورای جهادی ولایات کشور

علماء کرام، قوماندانان محترم و سایر هموطنان عزیز

السلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

طوریکه همه اطلاع دارید اینجانب براساس فصیلهٔ که میان تنظیمات هفت‌گانه جهادی در پشاور صورت گرفت و همه تنظیم‌ها متفقاً آنرا تصویب و تأیید نمودند به حیث رئیس شورای جهادی ممثل دولت اسلامی افغانسان تعیین گردیدم.

قبل از طرح و تصویب مصوبهٔ مذکور چون دیدم که رهبران جهادی در مورد تعیین دولت و حکومتی که باید قدرت را از رژیم گذشته تسلیم گردد، به نتیجه نمی‌رسند، حدود ده روز قبل از اینکه وارد کابل شوم تصمیم گرفته‌بودم تا داخل کشور شده خود را از نزدیک در خدمت هموطنانم قرار دهم و از هموطنانم بخصوص علماء کرام بزرگان اقوام و قوماندانان و مجاهدین دلیر که در داخل کشور در انتظار من بودند تقاضا نمایم تا خود در مورد سرنوشت و آیندهٔ کشور و نظام اسلامی افغانستان تصمیم بگیرند. اما عده‌ای از اعضای شورای سرتاسری قوماندانان که از این موضوع اطلاع یافته بودند به منزل من آمدند و مصرانه

تقاضانمودند که منتظر بمانم و آنان با رهبران محترم مفاهمه مینمایند و آنها را وادار می سازند تا به فیصله برسند.

وقتی باز هم دیدم با جلسات متعدد و پیهم خویش آنان به نتیجه نمیرسند، رهبران محترم جهادی را در دفتر ریاست دولت دعوت و اعلام نمودم که اگر تا یک روز دیگر به نتیجه نرسند بیشتر منتظر نمی‌مانم و عازم میهن میشوم و اگر آنان به هر نتیجه برسند حاضرم آنرا بدون ملاحظه بپذیرم. در جلسهٔ که فردای آن روز در دفتر استاد سیاف واقع چمکنی پشاور دایر شد متن مصوبه پشاور که توسط استاد سیاف آماده گردیده بود به اینجانب ارائه شد که با احترام به فیصلهٔ رهبران محترم بدون هیچگونه ملاحظه، آن را پذیرفتم.

همین که از پاکستان وارد کابل شدم بعد از تسلیم شدن قدرت از رژیم سابق در اولین فرصت عفو عمومی را طبق فیصله‌های قبلی تنظیم‌های جهادی اعلام نمودم و از همهٔ هموطنان خواهش نمودم که دیگر کینه و کدورت‌های گذشته را فراموش نموده دست دوستی و برادری با هم بدهند و آنانی که مرتکب خطا و اشتباهاتی شده‌اند به درگاه رب‌العزت(ج) توبه نمایند، دیگر زمان، زمان جنگ نیست زمان آبادی و عمران وطن ویرانه ما و تسکین آلام بی‌شمار یتیمان، بیوه‌ها و بازماندگان شهداء ماست.

در حالی که ما در پاکستان برای ورود به وطن آمادگی میگرفتیم و تمام زمینه‌ها برای انتقال سالم قدرت به دولت اسلامی افغانستان آماده گردیده بود و مسئولین نظامی و سیاسی نظام گذشته که در سرنگونی رژیم دکتور نجیب‌الله

نقش بزرگی داشتند در انتظار ما بودند از جانب برخی ازبرادران با همدستی عدهٔ از خلقی‌ها در کابل کودتائی صورت گرفت که باعث کشته شدن تعدادی از هموطنان بی گناه ماگردید. هر چندکودتای خائنانهٔ مذکور با مقاومت شدید مردم مسلمان ما روبروگردید و با همکاری مجاهدین و افسران اردو ناکام شد ولی در اثر چور و چپاول و غارت و وحشت آنان نظم دولتی از هم گسست و خسارات هنگفتی به کشور وارد گردید. با آنهم در اثر سعی و تلاش دولت اسلامی افغانستان در طی چند روز برق و آب در کابل دو باره فعال گردید و نرخ مواد غذائی و سوختی و سایر اشیاء به سرعت پائین آمد.

موقعیکه ما وارد کابل شدیم اوضاع کشور بحرانی و در اثر برخی از دسته‌های استفاده جو و دستهای مرموز خارجی احساسات سمتی، لسانی، قومی و مذهبی فضای بی‌اعتمادی و تشنج شدیدی را در سراسر کشور و حتی در دیار هجرت بوجود آورده بود. برخی از قوماندانان در زیر تاثیر چنین تبلیغات زهرآگین، در روزهای اول حتی حاضر نبودند به کابل بیایند کشور در آستانه یک جنگ داخلی شدید و بزرگی قرار داشت، و حتی خطر تجزیه و پارچه پارچه شدن افغانستان را تهدید می‌نمود.

در چنین شرایط دشوار و وضع بحرانی باتمام نیرو و همکاری برادران مخلص از جمله اعضای محترم شورای جهادی سعی و تلاش نمودم تا فضای اخوت و اعتماد را در میان اقوام و ملیتهای کشور که شدیدا تخریب گردیده بود، دوباره احیا نمایم.

گذشته از احساساتی که در جنوب و شرق کشور برانگیخته شده بود، مردم صفحات شمال و مناطق مرکزی کشور نیز خواسته‌هائی داشتند که با مذاکرات و تماس‌های پی در پی، با همه جوانب، و سفری بشمال کشور و با دعوت حزب وحدت و جنبش ملی افغانستان دردولت آهسته آهسته فضای مناسبی برای حل پرابلم‌های کشور ایجاد گردید.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی که با وصف عدم تامین شرکت‌شان در دولت، در راه حفظ وحدت و همبستگی ملی و تامین امنیت همکاری نمودند اظهار تشکر نمایم.

همچنان از برادران شورای نظار، نیروهای جنبش ملی اسلامی، قوتهای جهادی سائر تنظیمها، و نیروهای قوای مسلح، که در مراحل خطیری به دفاع از شهر کابل و اهالی شریف آن پرداخته، نیروهای متجاوز را به عقب راندند، قدردانی به عمل آورده از خداوند لایزال(ج) برای شان اجر دارین را استدعا می‌نمایم.

هر چند مدت دو ماهی که برای اینجانب تعیین گردیده‌بود برای حل هیچ‌یک از مشکلات عظیمی که افغانستان با آن روبرو است کافی نبود، ولی در ظرف چند روز اول سرپرست وزارت خانه‌ها و برخی از معینان، مقرر و شروع به کار نمودند. از پیروزی جهاد مقدس ملت افغانستان در صحنهٔ بین‌المللی به گرمی استقبال به عمل آمد، پیامهای دوستانهٔ گرم و پرحرارت رهبران کشورهای اسلامی و سایر ممالک مواصلت نمود، نظام جدید افغانستان به سرعت از جانب ممالک

مختلف جهان به رسمیت شناخته شد، وعدهٔ کمکهای وسیع، از جانب کشورهای دوست به افغانستان داده شد و افغانستان به حیث یک کشورآزاد و سربلند و قهرمان که یک ابرقدرت بزرگ جهانی را به شکست مواجه ساخته و مسیر تاریخ منطقه و جهان را با جهاد شکوهمند چهارده سالهٔ خویش عوض نموده، در میان ممالک جهان تبارز نمود.

سفر جلالت‌مآب نواز شریف صدر اعظم پاکستان به افغانستان و سفر اینجانب به پاکستان باعث تحکیم هر چه بیشتر مناسبات میان دو کشور همسایه و مسلمان گردید.

قوانین و آداب اسلامی در کشور به منصهٔ اجرا گذارده شد، تمام قوانین منافی اسلام ملغی گردید و از تولید و فروش مشروبات الکولی جداً جلوگیری به عمل آمد.

والیان برخی از ولایات کشور در اثر پیشنهاد شوراهای ولایات، تعیین و ادارات دولتی در ولایات فعال گردید. و در اثر پیشنهادات تنظیم‌های محترم جهادی با صدور فرامین ترفیعات، از قوماندانان جهادی که در دوران جهاد فداکاری نموده‌اند درین زمینه، قدردانی گردید.

بودجهٔ سال ۱۳۷۱ که تا حال منظور نگردیده بود از جانب دولت اسلامی افغانستان منظور و در معاش مأمورین و اجیران صد فیصد ازدیاد به عمل آمد.

در نخستین گام، تأمین امنیت کامل در کشور و تهیه مواد اولیهٔ مورد ضرورت مردم و توسعهٔ روابط بین‌المللی و جلب کمک‌ها، طرح پلان بازسازی

کشور و اسکان دوبارهٔ مهاجرین شامل برنامهٔ کار ما بود.

کشور برادر و همسایهٔ پاکستان به مقدار پنجاه هزار تن غله و معادل ده ملیون دالر کمک نقدی به افغانستان نمود و انتقال پنجاه هزار تن گندم که قبلاً با جمهوری قزاقستان قرارداد گردیده بود آغاز گردید و کشور عربستان سعودی برای ارسال ادویه و مواد غذائی از طریق هوا اظهار آمادگی نموده و عنقریب وصول مواد مذکور آغاز می‌گردد.

اما با تأسف باید گفت که عدم همکاری، کارشکنی و تخلفات برخی از تنظیمها و برادران باعث گردید تا طوری که آرزو داشتیم نتوانیم به اهداف خویش نایل گردیم. در اینجا ناگزیر برای آگاهی هموطنان برخی از مسایلی را به عنوان مثال یادآوری می‌نمایم:

۱ ـ بر اساس مادهٔ دوم مصوبهٔ پشاور که محترم استاد سیاف تا الحال از سپردن نسخهٔ از آن به اینجانب خودداری نموده شورای رهبری بعد از دو ماه ختم کار شورای جهادی منعقد می‌گردید. اما جلسات شورای رهبری برخلاف فیصلهٔ مذکور، چند روز بعد از تشکیل دولت اسلامی از جانب محترم استاد برهان‌الدین‌ربانی دائر گردید. در حالیکه اکثر فیصله‌های شورای رهبری در جلساتی که اکثر دو تن از اعضای اصلی و یا سه الی چهار تن به شمول اعضای علی‌البدل حاضر بوده‌اند صورت گرفته است. بیشتر این فیصله‌ها در تضاد با تصاویب شورای جهادی قرار گرفته و این طرز اجراءات، دوگانگی در ادارهٔ امور کشور و تعدد مراکز قدرت را بوجود آورد و به شکل خطیری باعث پراکندگی امور

گردید.

۲ - با وجود عفو عمومی که قبلاً از جانب دولت اسلامی افغانستان اعلام گردیده بود تشکیل محکمهٔ اختصاصی از جانب بعضی از رهبران اعلام گردید که باعث تشویش مردم شد و زمینه را برای عناصر استفاده جو و فرصت‌طلب آماده نمود که اگر از جانب ریاست دولت اسلامی بر عفو عمومی تأکید نمی‌گردید و وظیفهٔ محکمهٔ مذکور مختص به محاکمهٔ اشخاصی که بعد از تأسیس دولت اسلامی در کشور باعث اخلال نظم و امن عامه گردند نمی‌گردید، معضلات زیادی را ایجاد می‌نمود.

۳ - برای جلوگیری از پیشبرد امور، دفاتر ریاست دولت از جانب وزارت دفاع اشغال و بعداً طی نامهٔ به دور از صلاحیت خویش و مغایر تمام معائیر شرعی و قانونی، وزیر محترم دفاع انضمام آنرا به وزارت دفاع اعلام نمود.

۴ - در حالی که قبلاً تمام سلاح گارد ریاست دولت، وزارت دفاع و وزارت امنیت ملی را شورای نظار متصرف شده بود، با وجود ضرورت شدید گارد ریاست دولت و با مراجعات مکرر مسئولین و تأکید اینجانب، وزیر محترم دفاع با وصف وعده که داده بود حاضر نشد حتی یک میل سلاح به گارد ریاست دولت بسپارد.

۵ - در همان نخستین روزهائی که دولت اسلامی افغانستان تشکیل گردیده بود عدهٔ از برادران به کمک و همکاری یک تعداد از خلقی‌ها بافیر راکتها و سلاح ثقیل، بر شهر کابل حمله نمودند که باعث خسارات بزرگ جانی و مالی گردید.

۶ - با آنکه محترم استاد سیاف خود طراح و بنیادگزار فیصله نامهٔ پشاور بود، اما بعد از ورود به کشور به جای همکاری با دولت در اطراف شهر کابل مرکز گرفته به تخریبات و تبلیغات علیه دولت اسلامی آغاز نمود و از آن هنگام تا حال یکبار حاضر نشد برای ابراز نظریات و خواسته‌های خویش با اینجانب ملاقات نماید.

۷ - محترم استاد سیاف به این همه اکتفا ننموده به همدستی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان، جنگ خانمان سوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی براه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارک حمله دیگری بر برادران اهل تشیع می‌باشد.

۸ - شورای نظار که تأکید بر تصرف و در دست داشتن وزارت امنیت ملی را داشت، هرگز حاضر نشد به مسئولین آن وزارت که از جانب ریاست دولت اسلامی و شورای جهادی افغانستان تعیین گردیده بودند اجازه دهد به وظایف خویش در آن وزارت آغاز نمایند.

۹ - تعداد زیادی از منازل شخصی بخصوص آپارتمانهای مکروریان، بدون اجازهٔ وزارت شهرسازی و مغایر اصول و موازین شرعی توسط اعضای بعضی از تنظیمات غصب گردید.

۱۰ - در جریان سفرهای اینجانب به داخل و خارج کشور از جانب وزارت دفاع هیچ نوع تدابیر امنیتی اتخاذ نگردید و موقعی که طیارهٔ اینجانب و اعضای

هیئت معیتی‌ام در موقع بازگشت از پاکستان، مورد اثابت راکت قرار گرفت هیچ اقدام لازمی در تحقیقات و دستگیری عاملین آن حادثه توسط وزارت‌های دفاع و داخله به عمل نیامد.

۱۱ ـ در برخورد میان حزب وحدت و اتحاد اسلامی، وزارت دفاع نه تنها موضع بیطرفانه اتخاذ ننمود، بلکه آشکارا جانب اتحاد اسلامی را گرفت.

۱۲ ـ جمعیت اسلامی و شورای نظار به این همه اکتفا ننموده وزارت اطلاعات و کلتور و رادیو تلویزیون را مانند وسایل و ملکیت شخصی و حزبی در خدمت اهداف حزبی و شخصی خویش قرار دادند. اکثر بیانیه‌های اینجانب و اخبار مربوط به ریاست دولت در رادیو و تلویزیون سانسور و یا از نشر آن ممانعت به عمل آمده است. برای جلوگیری از تبلیغات یک جانبهٔ رادیو و تلویزیون شورای جهادی مجبور گردید کمسیون با صلاحیتی را که نمایندگان همهٔ تنظیمها در آن شامل‌اند تعیین نماید، که در اثر اصرار و پافشاری آن کمیسیون مصاحبه مطبوعاتی اینجانب راجع به شمولیت حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی افغانستان در دولت اسلامی که از نشر آن ممانعت به عمل آمده بود، دو روز بعد از آن نشر گردید.

۱۳ ـ به تاریخ اول سرطان اعلامیه‌ای از جانب ریاست دولت اسلامی افغانستان برای نشر به رادیو و تلویزیون سپرده شد، که طی آن پنج تن از اعضای شوراهای هر ولایت برای اشتراک در مجلس امروز دعوت شده بودند، تا به

اسلامی در زیر ضربات کوبندهٔ نیروهای هزاره قرار گرفت و ساحه‌های کارته‌سه، کارته‌چهار(به استثناء قرارگاه مرکزی اتحاد اسلامی در سرک اول کارته چهار) پل سرخ، ده بوری، سرای غزنی، کوته سنگی و قسمتهای «خوشحال‌خان‌مینه» بکلی پاکسازی شدند و از جانب دیگر مناطق شیعه‌نشین شهر کابل، از قبیل دشت‌برچی، دشت بیست‌هزاری، قلعه شاده، افشار، سیلو، و... از سه نقطهٔ چهل ستون(که نیروهای حزب اسلامی در آنجا مستقر بودند) فرقه هشت ریش‌خور(که نیروهای سیاف، گلبدین و حقانی در آنجا استقرار یافته بودند) و پل کمپنی و چوک ارغنده زیر باران از موشک، توپخانه سنگین، هاوان و انواع سلاحهای ثقیله قرارگرفته و هم در همین روز کمربند امنیتی دشت‌برچی از جانب نیروهای پشتون که مستقر در کمپنی و چوک‌ارغنده، مورد حمله شدید قرار گرفت و نیروهای مهاجم از خط کمربندی گذشته، چون دریای که گرفتار طوفان شده باشد، به سمت مناطق مسکونی و غیر نظامی دشت برچی هجوم بردند!

مردم دشت برچی که خانه‌های خویش را در معرض ویرانی و غارت می‌دیدند، با تمام توان به مقابله برخاستند و هر آنچه در توان داشتند بکار گرفتند و نبرد تن به تن باوج خود رسید و به قول سرایندهٔ حملهٔ حیدری:

زسم ستوران در آن پهن دشت   زمین شد شش و آسمان گشت هشت.

آفتاب که شاهد این همه قساوت و بی‌اعتنایی به انسان و انسانیت بود به خشم آمده، برای اینکه دیگر شاهد بیشتر این ماجرا نباشد، چهره در پشت

قبیل بسیار فراوان است.

یک راه برای جبران این نقیصه و رهائی از این حسرت موجود است و آن اینکه: آیندگان از کارکرد گذشتگان درس گیرند و لازم نیست که انسان همه چیز را خود بطور مستقیم تجربه نموده بیازماید. انسانها در طول حیات اجتماعی و فردی خویش به این نتیجه رسیده‌اند و نسل‌اندرنسل این پیام را بجای مانده‌اند که از سرگذشت دیگران عبرت‌گیرند. یک ضرب المثل هزاره‌گی در این زمینه چنین است **«بدبختو سر خود، نیگ‌بختو سر مردم منگره».**

از امیر مؤمنان حضرت علی(ع) نقل شده است: **و احذروا ما نزل بالأُمَمِ قبلکم من المثلات بسؤالاً فعال و ذمیم الاعمال فتذکروا فی‌الخیر و الشر احوالهم واحذروا ان تکونوا امثالهم**(نهج البلاغه ۱۹۲).

ازگرفتاریها و بدبختیهای که بر اثر کردار زشت و رفتار ناپسند ملت‌های گذشته، دامنگیرشان گردید بر حذر باشید؛ مبادا در راه که آنها رفتند و اعمال که آنها بجای آوردند و بر اثر آن بدبخت روزگار گردیدند شما هم در آن راه رفته بدان سرنوشت مبتلا گردید و لازمه‌ی پرهیز از مبتلا شدن به سرنوشت آنها، این است که به سرگذشت نیک و بد آنها، تدبر نموده، به حافظه‌ی خویش بسپارید و از اینکه به سرنوشت آنها گرفتار آیید در هراس بسر برید.

یکی از وسائل و ابزار که زمینه‌ی درس گرفتن و پند آموختن از سرگذشت دیگران و گذشتگان را فراهم می‌نماید «تاریخ» است. اگر می دانیم

که مسلمین چرا به این روز سیاه گرفتار آمدند؟ و اگر می‌فهمیم که کشورهای آسیای مرکزی چگونه به کام دشمن سقوط نمودند؟ و اگر میدانستیم که درگیری هیتلر با تمام قدرتهای شرقی و غربی یک اشتباه بود و به همین دلیل طعم تلخ شکست کامل را چشید و موجبات تقسیم شدن آلمان را به دو کشور شرقی و غربی فراهم کرد و ... همه و همه به برکت اسنادیست که از گذشته‌ها به یادگار مانده است و ما آنرا «تاریخ» می‌نامیم.

از اینجا اهمیت ثبت حوادث و عملکرد جوامع انسانی، بخوبی نمایان می‌گردد. نسل بعدی و آنهای که از محیط زندگی ما بدورند، چگونه به رمز موفقیت‌ها و یا علت شکست‌ها و ناکامی‌های ما دست می‌یابند؟ تنها رشته‌ای که ما و آنها، نسل حاضر و آینده را پیوند می‌دهد و آنها را قادر به آشنا شدن به فراز و نشیب زندگی ما می‌نماید، همین اوراق کاغذ است که حوادث روزمره‌ی زندگی ما را در خود جای داده است و با کمال امانت داری از آن محافظت می‌نماید.

جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که ملت مسلمان افغانستان در یکی از حساس ترین مقاطع تاریخی خود بسر می‌برد. شکست دادن یک ابرقدرت و بیرون راندن یک ارتش همیشه پیروز از مملکت خویش و ناتوانی در حل مشکلات داخلی، پیروزی در جبهه‌ی ضد تجاوز خارجی و ناکامی در ایجاد یک سستم اداری، می‌تواند، مایه‌ی عبرت و آموزندگی برای هر فرد و جامعه‌ی انسانی که از نعمت تفکر و پندگیری برخوردار هستند، باشد.

لحظات که می‌گذرد و حوادث که اتفاق می‌افتد، برای ملت افغانستان بسیار مهم و گران‌بهاست زیرا با گذشت هر لحظه و خلق شدن هر حادثه، مردمی با سرنوشت زیبا یا زشت خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. نقش عنصر زمان و تأثیر اتفاقات و حوادث بر چگونگی شکل گیری سرنوشت آینده در این زمان به درجات مؤثرتر از هر زمان دیگر است زیراکه سرنوشت آینده در حال حاضر شکل نگرفته است و آنچه به عنوان سرنوشت شکل گرفته بود، از بین رفت‌واین حوداث آینده‌ی ما را شکل داده، می‌سازد.

هرگاه حوادث جاری کشور به ویژه پایتخت را در رابطه با ملیت محروم و ستم کشیده و بلا دیدهٔ «هزاره» مطالعه می‌نمائیم،عنصر زمان و جوهر حوادث از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود این لحظه‌ها و حوادث برای «ملیت هزاره» بسیار استثنائی و نادره هست زیراکه «ملیت هزاره» بعد از گذشت چندین قرن توهین و تحقیر شدن، قتل عام و سوته خوردن مورد هجوم بی‌رحمانه قرارگرفتن، بدون اینکه چانس عکس العمل نشان دادن و به مقابله برخواستن را داشته باشند موفق می‌شود که چون دیگر ملیت‌های ساکن درکشور، سلاح حمل نموده، سرفرازانه به میدان وارد شود حمله را با حمله، کشتن را با کشتن، توهین را با توهین، غارت اموال را با غارت اموال خرابی را با خرابی و ... با قدرت تمام پاسخ بدهد و در عین حال با عزم آهنین و گام‌های استوار و بازوان نیرومند،همچنان در میدان بماند و از تساوی حقوق در ساحات سیاسی، نظامی، اداری، فرهنگی مذهبی و ... برخوردار

گردد و باردیگر، بخاطر وابستگی به نژاد خاص و مذهب خاص انسان درجه چهل دوم به حساب نیاید بلکه برادری باشد، درکنار سائر برادران، نه بیشتر و نه کمتر.

بنابراین، لحظات گذرای فعلی و حوادث در حال اتفاق، حکم زمان طلوع ملیت محروم هزاره بلکه تمامی ملیت‌های محروم را دارد. طلوع که بعد از غروب غمبار چندین قرن، به برکت ریختن خون میلیونها شهید و آواره شدن میلیون‌ها انسان پاک دل مسلمان، میسر گشته است زمان فعلی لیلة القدر جوامع ملیت‌های محروم از جمله ملیت هزاره، هست که هر ماه آن بهتر از هزار سال به حساب می‌آید.

بدین ترتیب بسیار ضروری خواهد بود که قلم بدستان و اهل تحقیق ما با تمام توان، پاسداران همیشه بیدار این لحضات مبارک بوده، همه‌ی حوادث خورد و بزرگ که در این برهه از زمان اتفاق می‌افتد، با دقت تمام ثبت نموده، با دید محققانه و عالمانه،به تحلیل، تعلیل و سندیابی آن پرداخته نتائج لازم و آموختنی‌های ضروری آن را در اختیار ملیت‌های محروم،این بندگان مستضعف خداوند و یتیمان آل محمد(ص) قرار دهند.

اگر حوادث ریز و درشت این برهه از تاریخ بر اثر غفلت، کم کاری، خود فریبی یا هر عامل دیگر ثبت، تحلیل و ارزیابی نگردد و نتایج لازم استخراج نگشته، مردم جهت داده نشود،مهم ترین ضربه‌ها را متحمل شده، بالاترین خسارت‌ها را دیده، بزرگترین خیانت ملی را مرتکب شده‌ایم، زیراکه

پدیده‌های که در بستر زمان تولد یافته است زمان در تشکل آن نقش دارد، قابل بازگشت نیست.

کتاب «نبرد هزاره‌ها در کابل» کوششی است که در این زمینه واداء دین بسیار کوچک و ناچیز است در برابر مسئولیت برزگی که ذکرش رفت، ارچند که از نام کتاب و محتوای آن، دشمنان آگاه و دوستان بی‌خبر ساده‌اندیش پاکدل ملت ما، برآشفتند.

ملی گرائی چیست؟

در اینجا از توجه به یک مطلب ناگزیریم، ارچند که از تمایل چندانی در پیچیدن به این گونه مطالب، بر خوردار نیستم زیرا که اینگونه مطالب، در اذهان جوامع بشر، از جمله جامعه‌ی ما، حل شده است.

نوشته شدن کلمه‌ی «هزاره‌ها» در پشت جلد و متن کتاب، احساسات عده‌ای را برانگیخته است و چنین پنداشته‌اند که نوشتن و جاری کردن کلمه‌ی «هزاره» به زبان ملی گرائی بحساب آمده، حکایت از انحراف فکر!! و خبث باطن نویسنده و گوینده دارد.!!

این مطلب، به طور بسیار فشرده، از دو نگاه مورد بحث قرار می‌گیرد:

الف ـ زمینه‌های تاریخی و اجتمای و روانی این حساسیت، و کسان که چنین حساسیتی از خود نشان می‌دهند.

ب ـ نظر اسلام در مورد مسأله‌ی قومیت و ملیت، در راستای ابراز احساسات محبت آمیز و دوستانه، از سوی افراد آن.

امامطلب اول:

می‌دانستیم که «ملیت هزاره» در دوران حکومت امیر عبدالرحمن، انگشت نما گردیده نظرات سوء و ذهنیت‌های خصمانه‌ای نسبت به این مردم، ایجاد گردید. «هزاره‌ها» قبل از این تاریخ با صلح و صفا، زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند و در هر خیر و شر مملکت، به عنوان یک ملیت ساکن در این سرزمین، سهیم می‌شدند. در جنگ‌های خارج از مرز و کشورگشایانه و نبردهای دفاعی از کشور «هزاره‌ها» سهم به سزا و نقش مؤثری داشتند.[1]

مأمورین و عوامل رژیم عبدالرحمن و قبل از آن با غارت نمودن اموال «هزاره‌ها» و توهین به مقدسات‌شان، عرصه‌ی زندگی را برای آنان تنگ کرد. شکایت بردن پیاپی بدربار امیران به سکوت برگزار شده، دردی را دوا نکرد و نفس این مطلب بر جرأت و جسارت مأمورین در راستای هتک حرمت، غارت اموال، توهین به مقدسات و ...«هزاره‌ها» افزود. بالاخره این قوم بجان رسیدند، مرگ را بر اینگونه زندگی ترجیح دادند، و بدین ترتیب برای رفع ستم و نفس کشیدن قیام نموده سر به شورش برداشته، اقدام به پاکسازی مأمورین رژیم از سرزمین خویش کردند.

بهای که برای این عدالت خواهی و آزادی طلبی پرداخته شد بسیار

---

۱ ـ تفضیل مطلب را در مجله غرجستان و مدارک دیگر تاریخی مطالعه فرمائید.

نبرد هزاره ها در کابل



سنگین بود:

۱ ـ تکفیر و مهدورالدم شدن و بدنبال آن قتل عام گشتن.

۲ ـ تاراج شدن.

۳ ـ بچه‌های‌شان به عنوان کنیز و غلام در بازارهای اسلامی و در بلاد مسلمین!! به فروش رسیدن.

۴ ـ سرزمین‌هایشان، توسط قبائل پشتون، اشغال شدن.

۵ ـ عنوان «کافر»، «یاغی» در برابر شاه اسلام پناه!!، کسب کردن.

بدین ترتیب «هزاره‌ها» در زیر فشار ستم عبدالرحمن، از مرتبه‌ی انسانی تنزل داده شدند و به شکل غیر انسانی، با آنها رفتار شد. این مطلب دو پیامد مصیبت‌بار داشت:

الف ـ طوائف، قبائل و ملیت‌های غیر «هزاره» به «هزاره‌ها» با دیده‌ی تحقیر نگریستند و در برخوردهای اجتماعی، با همان دید، با آنها معامله کردند. روی این دید و موضع‌گیری خود، آنقدر پافشاری کرده ادامه دادند که حتی از زن دادن، به این برادران هم کیش خود، دریغ نمودند و بالاتر از این، هم مذهب‌های «هزاره‌ها» نیز با آنها اقتداء کردند. البته قابل یادآوری است که دولت‌های عصر بر این لجاجت‌های احمقانه دامن زده، ریشه‌های آن را در مغز و اندیشه‌ی آنان تحکیم می‌بخشیدند.

ب ـ از مسلمات علمی است که محیط زندگی انسان، روی تفکر و اندیشه‌ی آدمی زاد، تأثیر می‌گذارد و در نحوه‌ی شکل دادن آن، نقش مهمی

ایفا می‌نماید. محیط مصیبت بار زندگی «هزاره‌ها» روی ذهن خود آنها نیز تأثیر گذاشت و انسانهای عادی مربوط به این قوم، باور کردند که انسان درجه آخر هستند. لهذا برای اینکه از این وضع نجات یابند، یک حالت از خود گریزی را در پیش گرفتند و در برخوردهای اجتماعی با دیگران، به کتمان هویت خویش و انتساب به دیگران پرداختند.

حاصل این همه فشار و ذهنیت‌ها این شد که هم دیگران در برابر کلمه‌ی «هزاره» حساس شوند و هم مردم عادی این قوم.

حساسیت نشان دادن دیگران بخاطر پرده پوشی روی جنایت‌های که در مورد این قوم انجام داده بودند و می‌خواستند آنرا تداوم بخشند، صورت می‌گرفت در حالی که حساسیت خود این قوم بخاطر فرار از گذشته‌ی خویش و اثبات این مطلب که «ما آنها نیستیم» نشان داده می‌شد.

اینک که چهارده سال از نبرد رهائی بخش و جهاد مقدس اسلامی می‌گذرد و «هزاره‌ها» در میدانهای گوناگون مبارزه، نشان داده‌اند که چیزی از دیگران کم ندارند که هیچ، بلکه از برجستگیهای خاصی نیز، برخوردارند، و بدین ترتیب، خواهان برادری و برابری می‌باشند، دیگران از نظر روانی، قدرت مواجه شدن با این تولد جدید «هزاره‌ها» را ندارند لهذا با چشم پوشی از واقعیت‌های موجود و گشت و گذر با بالهای خیال، در گذشته، می‌کوشند با حساسیت نشان دادن در برابر کلمه‌ی «هزاره‌ها» از واقعیت‌های فعلی به گذشته فرار نمایند و بدین ترتیب خودشان را تسکین بدهند.

خودیهای ساده‌اندیش و پاکدل، که نتوانسته‌اند، برجستگیها و خصیصه‌های ذاتی ملت خویش را باور نمایند، در برابر دیدن و شنیدن کلمه‌ی «هزاره‌ها» حساسیت نشان می‌دهند زیرا که آنها، تا هنوز که هنوز هست، حالت خودگریزی دارند لهذا، مطرح شدن کلمه‌ی «هزاره‌ها» را یک نوع افشاگری و انگشت نما کردن و گذشته‌ها را بیاد دیگران دادن، می‌دانند لهذا با گوینده و نویسنده‌ای که این کلمه را بر زبان و یا از نوک قلم جاری می‌نماید، عناد و دشمنی می‌ورزد ولی از آنجای که برای این عنادورزی و خصومت، دلیل منطقی و قانع کننده‌ای در دست ندارند، از حربه‌ی «ملی‌گرائی» بهره می‌جویند.

بنابراین، وظیفه‌ای همه کسان که به نعمت مقدس «خود باوری» دست یافته‌اند، این است که از این حساسیت نشان دادنها، ناراحت و افسرده خاطر نگردند زیرا که گذشت زمان و مقاومت «خود باورها» این استیحاش‌ها را از بین خواهد برد و در نهایت خودیها و دیگران، قبول خواهند کرد: «هزاره» کلمه‌ایست مثل کلمه‌ی «تاجک» مثل کلمه‌ی «پشتون»، مثل کلمه‌ی «عرب» مثل کلمه‌ی «ترک» و...و هیچگونه وحشتی درکار نیست.

•

و اما مطلب دوم:

واقعیت این است که فرد متعلق به یک خانواده، از نظر احساس، خود را به خانواده‌ی خویش نزدیک‌تر می‌بیند و نسبت به آنان علاقه‌ی بیشتری را

احساس می‌نماید و بر مبنای همین احساس، میل دارد که هر چه در توان دارد، در اختیار خانواده، و آنطرف‌تر، در خدمت هم نژادان خویش قرار دهد.

در صحت مطلب فوق هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد و هر کس به وجدان خود مراجعه نماید وجود آنرا در خود احساس می‌کند. حال سؤال اینجاست: آیا اسلام، بر این احساس صحه می‌گذارد و بر آن ترتیب اثر می‌دهد یا خیر؟

پاسخ این سؤال مثبت است و قرآن کریم آنرا تأیید می‌نماید. آیات مبارکه‌ی ذیل شاهد بر این مطلب است:

۱ ـ و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم، فیضل‌الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم (۴/۱۴).

هیچ پیامبری را مأموریت ندادیم، مگر اینکه(به آن رسول این امکان را فراهم کردیم تا) بزبان قوم خویش (صحبت نماید) تا اینکه برای قوم خود تبیین کنند پس هر کس را که خدا بخواهد گمراه می‌نماید و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. خداوند عزیز و حکیم است.

۲ ـ و انذر عشیرتک الاقربین (۲۶/۲۱۴).

خویشاوندان نزدیکترت را اخطار بده.

۳ ـ و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقةٍ طائفة منهم لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون (۹/۱۲۲).

چنین نبوده است که مؤمنین بطور دسته جمعی، برای تحصیل علم

دین شناسی، کوچ نمایند پس چرا طائفه‌ی از هر فرقه‌ی مؤمن، برای فراگرفتن دانش دین کوچ نمی‌کنند؟ تا دانش دین بیاموزند و هنگام بازگشت بسوی قوم خویش آنها را، اخطار نمایند شاید، آنها بترسند.

خون مشترک و زبان مشترک این اثر را داشته است که حاملان پیام الهی، قبل از هر کس دیگر به سراغ قوم خود بیایند یعنی خون و زبان مشترک اولویت در بهره‌برداری از رحمت خاص ایزدی را فراهم نموده است. چنان که آیه‌ی شماره یک مبین این مطلب است.

آیه‌ی شماره ۲ که مخاطب آن ذات مقدس پیامبر بزرگوار ما می‌باشد، مطلب را با صراحت بیشتر و روشن‌تر بیان می‌نماید. از متن آیه‌ی مبارکه و داستان شأن نزول آن دو مطلب بدست می‌آید:

۱ ـ خویشاوندان پیامبر(ص) از اولویت در شنیدن کلام و پیام خداوند، برخوردار شدند.

۲ ـ خویشاوندان پیامبر(ص) از اولویت در عرضه شدن مقام جانشینی پیامبر برخوردار گشتند.

آیه‌ی ۳ در دلالت بر مطلب از وضوح و تأیید بیشتری برخوردار است زیرا که در این آیه دستور انذار و اخطار قوم، برای فارغ‌التحصیلان علوم دینی، صادر شده است یعنی بعد از فراغت از تحصیل و بازگشت به وطن و زادگاه، اقوام فارغ‌التحصیلان، در اخطار داده شدن، از اولویت برخوردارند.

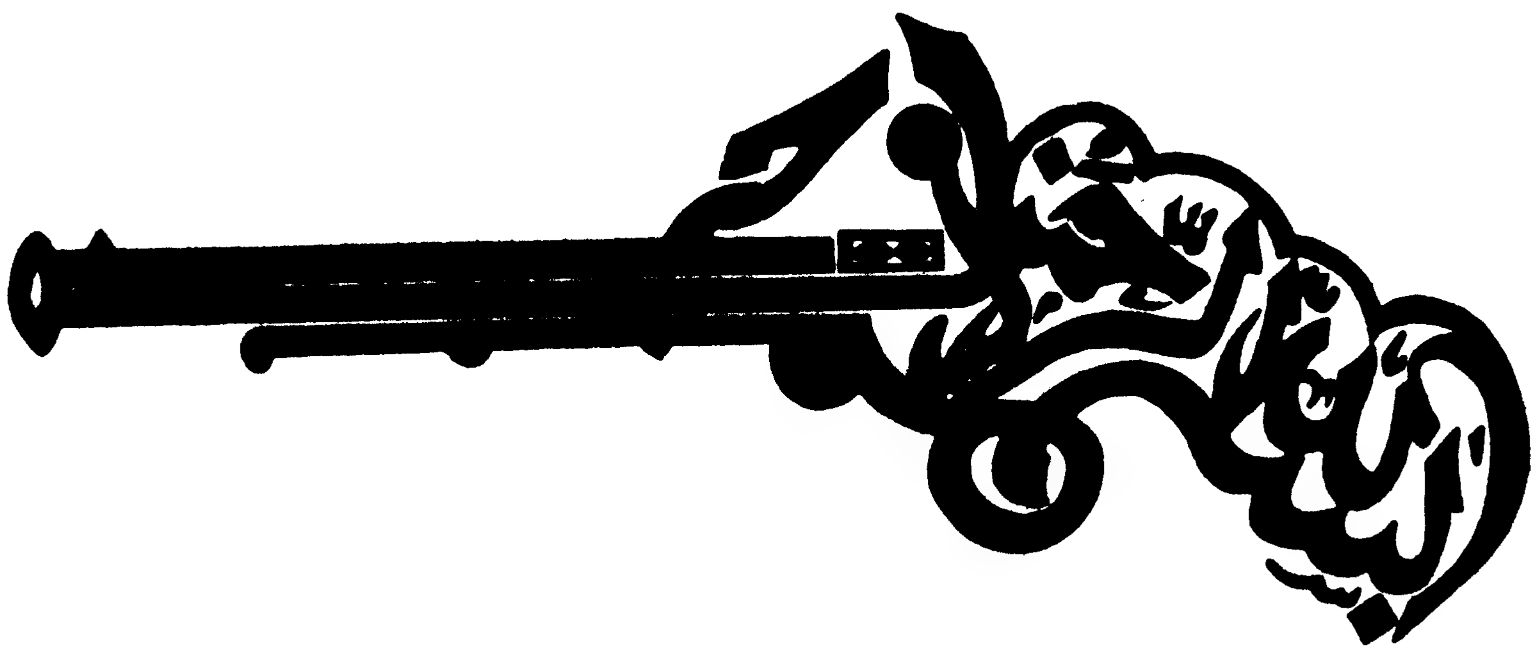
از جمع این آیات مبارکهٔ قرآنی، یک مطلب بدست می‌آید و آن اینکه:

افراد تحصیل کرده، دارای کمال و هنر و تخصص، باید نتیجه‌ی تحصیل، کمال و تخصص و هنر خویش را قبل از هر جای دیگر بر اقوام مربوط خویش عرضه نمایند و مردم خویش را از آن بهره‌مند سازند، و اقوام دیگر را در این بهره برداری، در مرتبه دوم قرار دهند.

حاصل سخن اینکه توجه به قوم و مردم خویش و عرضه داشتن تخصصها و هنر خویش بر آنها، قبل از دیگران و اولویت دادن به قوم و طائفه و خویشاوند، نه تنها «ملی‌گرائی» و جرم نیست بلکه یک امر مستحسن و مطابق سنت الهی است زیراکه هیچ تخصص و هنری، ارزش برتر از پیامبری ندارد و دیدیم که خداوند، برای اقوام پیامبران و فارغ‌التحصیلان علوم دینی در جهت بهره برداری از علوم دینی ، نوعی اولویت قائل شده است.

صله رحم

اگر حالت روانی خودگریزی بر ما غلبه نموده، آیات یاد شده را طور دیگر توجیه نمائیم و بگوئیم که «قوم» هیچگونه اولویتی نسبت به دیگران ندارد، منکر این مطلب که «صله رحم» یکی از دستورات و سنت‌های مورد تأکید اسلام است، نمی‌توانیم باشیم. «صله رحم» از نظر ماهیت این است که انسان به نزدیکان و اقرباء خونی خویش از نظر مادی و معنوی، توجه ویژه‌ای داشته باشد.



نبرد هزاره ها در کابل

بضمیمهٔ

انگیزه های سرکشی مردان شهر و میدان هزاره‌ئی کابل بروایت یک شاهد عینی

بقلم ع. افسرده خاطر

در این زمینه به چند روایت با دقت توجه نمائیم:

۱ ـ امام صادق(ع) درتوضیح آیه‌ی مبارکه‌ی «**الذین یصلون ما امرالله به**» می‌فرماید: **من ذلک صلة الرحم و غایت تأویلها صلتک ایانا** (میزان‌الحکمه ج ۴ ص ۸۲).

از جمله‌ی پیوندهای که خداوند دستور استوار نگهداشتن آنرا صادرکرده است، «صله رحم» است و آخرین مقصد آیه‌ی مبارکه پیوندت با ما خاندان پیامبر است.

۲ ـ امام علی(ع) در تبیین نقش خویشاوند و قوم در زندگی افراد به ویژه افراد دارای اهداف مهم و آرمانهای والا، می‌فرماید: **ایها الناس انه لایستغنی الرجل و ان کان ذا مال عن عترته و دفاعهم عنه بایدیهم و السنتهم و هم اعظم الناس حیطة من ورائه و المهم شَعَثه و اعطفهم علیه عند نازلة ان نزلت به ولسان الصدق یجعله الله للمرأ فی الناس خیر من المال یرثه غیره**(همان مدرک ص ۸۳).

ای مردم! مال و دارائی، انسان را از وجود خاندان و دفاع آنها با دست و زبان،از انسان، بی‌نیاز نمی‌کند. زیرا که آنها بزرگترین پشتوانه‌ی انسان در بین مردم است و نزدیک‌ترین کسان به آدمیزاد، در هنگام پریشان حالی و پراکندگی امور، هستند و با عاطفه‌تر از دیگران،هنگام پیش‌آمدهای ناگوار، با انسان می‌باشند. اما زبان صدق که خداوند نصیب انسان می‌نماید، بُردش در بین مردم بهتر از مال است که دیگران به ارث می‌برند.

۳ـ باز هم امام علی(ع) می‌فرماید: **اکرم عشیرتک فانهم جناحک الذی به**

تطیر و اصلک الذی الیه تصیر و یدک التی بها تصول(میزان الحکمه ج ۴ ص ۸۳).

خویشاوندان و قبیله‌ات را احترام نموده، بزرگشان بدار زیرا که آنها بالهای تواند که با آنها به پرواز در می‌آیی و منشأ هستی توست که همه چیزت به آن برمی‌گردد و ابزارهای توان و قدرت توست که به وسیله‌ی آن به اهدافت نائل می‌شوی.

۴ ـ ابوبصیر می‌گوید از امام صادق(ع) در مورد عمل مردی که با خویشاوندانش قطع رابطه کرده بود، آنهم بدان دلیل که آنها امامت را قبول نداشتند، پرسیدم: امام(ع) در پاسخ فرمودند: زیبنده و شایسته‌ی آن مرد نبود که ببُرّد(قطع رابطه نموده، صله رحم را مراعات ننماید).

۵ ـ از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که ایشان فرمودند: **اوصی الشاهد من امتی و الغائب منهم و مَن فی اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم القیمة ان یصل الرحم و ان کان منه علی مسیر سنَةٍ فان ذلک من الدین**(همان مدرک ص ۸۶).

حاضران و غائبان افراد امتم را وحتی آنهای که در پشت پدران و رحم مادران‌اند و تا روز قیامت به دنیا می‌آیند، سفارش می‌کنم به اینکه «صله رحم» بنمایند هر چند انجام این عمل موجب سفر نمودن به مدت یک سال باشد زیرا که این عمل(صله رحم) از تعلیمات دینی است.

تعریف ملی گرائی

از این کلیات که بگذریم، امام زین‌العابدین(ع) از «ملی‌گرائی» تعریف

دقیق و روشنی فرموده، آنرا به عنوان بزرگترین هدیه و یادگار برای ما بجای گذاشته است.

از امام زین‌العابدین(ع) در مورد «عَصَبِیَت» (ملی‌گرائی) سوال شد. حضرت در پاسخ فرمودند: **العصبية التی يأثم عليها صاحبها ان يری الرجل شرار قومه خيراًمن خيار قوم آخرين و ليس من العصبية ان يحب الرجل قومه ولكن من العصبيه ان يعين قومه علی الظلم** (میزان الحکمه ج ۶ ص ۳۳۵).

«عصبیت» که دارنده‌ی آن، بخاطر داشتن آن‌گونه تفکر و اندیشه، گناه کار می‌شود، این است که انسان، افراد شرارت پیشه‌ی قوم خود را بر نیکوکاران اقوام دیگر ترجیح بدهد. اینکه انسان افراد قوم خود را دوست داشته باشد، «عصبیت» نیست. البته این هم «عصبیت» است که انسان افراد قوم خود را در اعمال ستمگرانه، یاری بدهد.)

خلاصه‌ی آنچه تا اکنون گفته شد اینکه: بر زبان جاری کردن کلمه‌ی «هزاره» و نوشتن آن در صفحات کتاب، برشته‌ی تحریر درآوردن قهرمانیها و رشادت‌های آن، نسبت دادن افراد آن قوم را به عنوان کلی(هزاره) آن، خواستن حقوق آن، تقاضای اجرای عدالت اجتماعی در مورد آنها و ... به هیچ وجه و با هیچ مبنا و ضابطه‌ی اسلامی «ملی گرائی» نیست. و هم چنین فرزندان پاکدل، صدیق، خداپرست، شجاع و با ایمان قوم «هزاره» بدانند نوشتن قهرمانیهای مردم‌شان و مطرح کردن مظلومیت‌های آن و مبارزه برای احقاق حق انسانی و اسلامی آن و ... به ایمان پاک و زلال آن فرزندان صدمه‌ی

نخواهد زد بلکه مسئولیت‌های اسلامی و شرعی با انجام دادن آنچنان کارهائی، ادا خواهد شد.

خداوندا! تو را شاهد می‌گیریم که ما اعتقاد به تساوی نژادهای انسانی داشته از نژاد پرستی و مظاهر آن بیزاریم و خود قربانی این پدیده‌ی شوم بوده‌ایم.

خداوندا! نژادپرستان و برتری جویان بی‌جهت را در کام آتش خشمت فرو بر.

خداوندا! ملت ما را در پناه خویش و در ظل اسلام راستینت، از آزادی، عدالت، رفاه، برخورداری از مواهب طبیعت و امنیت برخوردار بفرما.

بجاه محمد و عترته المعصومین(ع)

۱۳۷۱/۸/۸

شناسنامه کتاب

نام کتاب : نبرد هزاره‌ها در کابل

نویسنده : افسرده خاطر

نوبت چاپ : دوم

تیراژ: چاپ اول ۲۰۰۰ چاپ دوم ۳۰۰۰

تاریخ انتشار: چاپ اول تابستان ۱۳۷۱ چاپ دوم تیرماه (پائیز) ۱۳۷۱

قیمت : ۷۰ تومان یا معادل آن

فهرست مطالب

عنوان : **صفحه**

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

متفکرین و اندیشمندان بشری برای تعریف «انسان» گفته‌اند: «انسان موجودیست صنعتگر و سازنده» معنی این سخن این است که در میان موجودات گوناگون و متنوعی که وجود دارد، تنها و تنها «انسان» است که از قدرت سازندگی و خلاقیت برخوردار است.

ما به درست بودن یا نبودن این تعریف از نظر «جامع و مانع» بودن کاری نداریم و یادآور می‌شویم که این تعریف در مجموع، با واقعیت‌ها، تطبیق می‌کند و «انسان» در دو صحنه‌ی طبیعت و جامعه‌ی انسانی، مخلوقات و ساخته شده‌های زیادی دارد.

در رابطه با سازندگی و خلاقیت «انسان» یک مسأله وجود دارد و آن اینکه: افراد و جوامع انسانی بعد از ایجاد یک پدیده در دامن طبیعت و یا جامعه، آه سردی از نهاد برمی‌کشند و از نکات که باید درکار خویش مراعات می‌کرد و نکرده‌اند، حسرت می‌خورند و از اشتباهات که بر اثر نادانی و غفلت پیش آمده است، گرد اندوه و چین‌های حزن، بر جبین آنها نمایان می‌گردد.

این ضرب المثل هزاره‌گی «**تا که می‌تَنِسْتُم نَدَنِسْتُم، آلی که میدَنُم نَمی‌تَنوم**» (تا زمان که می‌توانستم، نمی‌دانستم اما اکنون که می‌دانم،

نمی‌توانم، قدرت انجام دادن را ندارم) حکایت از همین حسرت بعد از فراغت از کار را دارد.

در خلق پدیده‌های صنعتی دو مقوله‌ای «توان» و «دانش» زود به همکاری یکدیگر برمی‌خیزد و داغ حسرت را از قلب «انسان» بیرون می‌کند. زیرا بشر بعد از بوجود آوردن یک پدیده صنعتی، به اشتباهات و خلأکاری خویش پی‌برده. در مرحله‌ی بعدی از تجارب بدست آمده استفاده‌ی شایسته و بایسته‌ای را می‌نماید و بدین ترتیب، حسرت و اندوه خویش را به مسرت و شادی مبدل می‌سازد.

اما پدیده‌ها و تحولات اجتماعی، از قانون دیگری پیروی نموده، از ابعاد دیگری برخوردار است. فرد و یک نسل انسان، توفیق زدودن گرد و غبار حسرت از صفحه‌ی قلب خویش در این زمینه را، بسیار اندک بدست می‌آورد زیرا که حوادث و پدیده‌های اجتماعی چنان به کندی و آهستگی بوجود آمده، مراحل تکامل خویش را می‌پیماید، که عمر یک انسان، کفاف آنهمه وقت را نمی‌کند. بهمین دلیل است که برخی از اندیشمندان گفته‌اند: آدمی را عمر دوباره باید، با یکی تجربه حاصل کرد و با دیگری از تجربه‌ی بدست‌آمده استفاده‌ای باید کرد.

براستی روزیکه تانکهای ارتش‌های متفقین به دروازه‌های شهر برلین رسید، هیتلر با این حسرت اقدام بخودکشی کرد که ای کاش جنگ را در دو جبهه‌ی شرق و غرب، در یک زمان شروع نکرده بود و حسرت‌های از این